

خدمات ایرانیان به تمدن عالم^(۱)

عباس اقبال آشتیانی

موضوعی که برای بنده اختیار شده و مقرر گردیده است که در آن باب چند جلسه در حضور آقایان معظم صحبت بدارم خدمات اجداد ایرانی ماست به تمدن عالم.

به مناسبت آنکه بنده چند سالی است که از صحبت در حضور جمع محروم بوده‌ام و اگر اوقات فراغت خود را به صرف مطالعه پاره‌ای قسمت‌های به خصوص از تاریخ ایران می‌کرده‌ام، در عوض نسبت به بعضی قسمت‌های دیگر بالکل تارک بوده‌ام آقایان محترم نباید نه توقع فصاحت و بلاغتی از بیان نارسای بنده داشته باشند و نه انتظار شنیدن مطالبی بکر و محققانه، بخصوص که در میان جمع آقایان، البته کسانی هستند که بهتر و بیشتر از من قسمت‌هایی از تاریخ ایران را ورزیده و به مراتب از بنده حاضرالذهن‌ترند. سعی بنده این خواهد بود که در حقیقت در اینجا با همکاران محترم خود مجالس مذاکره و محاضره‌ای داشته باشم و کلیاتی از تاریخ تمدن ایران را به یاد آقایان معظم بیاورم. امیدوارم که اوقات شریف آقایان را در این چند جلسه تلف نکنم و آقایان هم با ایمانی که یقیناً به اصل موضوع مطلب دارند، اگر ملالت و کسالتی در طی این چند جلسه

مذاکرات در خود احساس کردند آن را نقض بیان بنده بدانند و در گوینده به چشم کرم و بخشایش نظر کنند.

قبل از شروع در اصل موضوع بد نیست بدانیم که تمدن چیست متمدن که؟ و اقوام متمدنه از چه طریق به این اساس بلند که مابه‌الامتياز متمدن از حیوانات و اقوام وحشی محسوب می‌شود خدمت کرده‌اند؟

بدیهی است که در بدو خلقت، افراد نوع انسان چندان فرق ممتازی با حیوانات جنگلی نداشته‌اند، همچنان که هم امروز در پاره‌ای از نقاط روی زمین افرادی از جنس بشر دیده می‌شوند که با حیوانات مجاور خود تفاوت بیینی ندارند، خوراک ایشان برگ و میوه درختان و ماهی‌ها و حیواناتی است که با وسایل بسیار ساده می‌کشند و خام یا نیم‌پخت می‌جویند. منزلی حسابی ندارند و تقریباً عریان در شکاف غارها یا در پناه درختان و یا در خانه‌های بسیار ساده و چوبی و سنگی که چندان تدبیری در ساخت آنها به کار نرفته زندگانی می‌کنند. تمام هم‌ایشان مثل جمیع حیوانات صرف دو امر اساسی است که زندگی هیچ موجود زنده‌ای بدون آن امکان‌پذیر نیست: یکی ترمیم جسم زیرا که قوای بدنی و حیوانی در ضمن حرکت و نمو می‌کاهد و فرسوده می‌شود و به تجدید و ترمیم و استراحت احتیاج دارد؛ دیگر حفظ جان، چه هیچ وجود زنده‌ای نیست که در معرض دستبرد موجودات زنده دیگر و آفات و صدمات ارضی و سماوی یعنی ناسازگاری‌های محیط مسکونی خود نباشد.

برای ترمیم جسم، مخصوصاً تحصیل غذا و قوت لایموت، شرط اول جهت هر موجود زنده حرکت و تفحص است و اصل «از تو حرکت از من برکت» از همه بیشتر در این مورد مصداق دارد. اما در حفظ جان به خصوص در

مقابل ناسازگاری‌های عارضی محیط مسکونی، موجود زنده چاره‌ای ندارد جز آنکه یا جسم و مزاج خود را با هر وضع جدیدی که در محیط مسکونی او رخ می‌دهد متناسب کند و یا آنکه تن به هلاک در دهد.

بدن اکثر حیوانات و ساختمان جسمی غالب آنها طوری است که در مقابل بیشتر ناملايمات طبیعی محیط و انتقال از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر دیر یا زود تغییر می‌یابد و دارای وسایل و آلاتی می‌شود که قابل زیست در محیط مسکونی تازه باشد، مثلاً خرس‌های سفید شمالی را که برای دفاع بدن از سرمای طاقت‌فرسای آن نقاط پشم زیاد دارند اگر به نقاط گرم‌تر منتقل کنند به تدریج پشمشان می‌ریزد، برخلاف اگر اسب‌های مناطق ما را به نقاط سردسیر ببرند، متدرجاً پشم در می‌آورند و بسی مثال دیگر که تعدد آنها ما را از اصل غرض دور می‌دارد.

اما حال جنس انسان در مقابل پیش‌آمد ناملايمات طبیعی و ناسازگاری‌های محیط مسکونی و انتقال از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر، که با آن از جهت مقتضیات جغرافیایی متباین باشد، با حیوانات فرقی فاحش دارد، چه ساختمان بدنی انسان به علت رسیدن به حدود کمال دیگر به سرعت قابل تغییر نیست و شایستگی آن را ندارد که مثل بدن حیوانات به سهولت، متناسب با هر تبدیل و انقلابی طبیعی شود و دستخوش این‌گونه پیش‌آمده باشد.

عامل متناسب شدن انسان با ناسازگاری‌های طبیعت و تبدلاتی که در محیط مسکونی او به عللی ارضی یا سماوی بروز می‌کند تمام جسم او نیست، بلکه قسمت کوچکی از وجود اوست که آن را دماغ می‌خوانیم. در این مرحله هر چه هست از اوست و جنس لطیفی که در آن خانه دارند یعنی مغز با وجود آن همه

نازکی و لطافت به قدری توانا و زورمند است که در این راه و راههای دیگر مولد بسی معجزات شده است و خواهد شد.

یکی از امتیازات مهمی که علمای طبیعی برای جنس انسان نسبت به جنس حیوان قائل شده‌اند، همین است که چون در انسان به غیر از غریزه طبیعی که مابین دو جنس انسان و حیوان مشترک است، ریشه تدبر و تعقل قوی‌تر است همین که جان خود را در قبال ناسازگاری‌های محیط طبیعی و تبدلات عارض بر سرزمین مسکونی خود در مخاطره مشاهده می‌کند، به جای آن‌که بدن خود را مثل حیوانات با مقتضیات جدید متناسب سازد، دماغ خویش را به کار می‌اندازد تا ببیند به چه وسایل ممکن است این مقتضیات تازه را با وجود خود متناسب سازد. به عبارت اخری انسان دست بسته تسلیم طبیعت نمی‌شود و به آسانی تن به قضا و قدر نمی‌دهد بلکه به فکر آن می‌افتد که با تصرف در طبیعت و اوضاع ناسازگار محیط مخاطرات ناشی از این ناحیه را دفع یا لااقل کمتر کند و زنده بماند؛ با ساختن خانه از سرمای طاقت‌فرسا و گرمای جانکاه جلوگیری می‌نماید و با مسدود کردن آن از تعرض بیگانگان و آزار جانوران و دشمنان، خود را محفوظ می‌دارد. در مواقعی که از خانه و پناهگاه خود بیرون می‌رود، برای غذا و مصالح بنا و کارها از موادی که طبیعت در دسترس او گذاشته رفع حاجت می‌کند و چون مدنی الطبع و دارای ملکه انس و رفاقت است در هر موردی که جسم و جان را در خطر نبیند گرد همجنس گرد می‌آید و خانواده و قبیله تشکیل می‌دهد و تا زنده است خود و کسانش برای ترمیم جسم و حفظ جان خود و عزیزان و نزدیکان خود می‌کوشد؛ یعنی در حقیقت با طبیعت ناسازگار در مبارزه است و به دستیاری معلم دماغ، این راه صعب پر آشوب را می‌رود.

پس ملاحظه می‌فرمایید که در سر همین دو راهی، یعنی طریق متناسب شدن با مقتضیات محیط مسکونی و مبارزه با ناملايمات عارضی، انسان و حیوان از یکدیگر جدا می‌شوند و هر یک راهی جداگانه پیش می‌گیرند.

البته نباید تصور شود که حتماً جمیع حیوانات فاقد قوه تدبیر و جمیع افراد انسان واجد قدرت تعقل و تصرف در طبیعت هستند، چه نظر ما در این حکم به اغلیت است، مخصوصاً در مورد انسان، چون همه محیطهای مسکونی از جهت وسایل معیشت به یکدیگر شباهت ندارند و طبقات مردم هم از لحاظ استعداد ذاتی و خصائص نژادی به یک پایه و مایه نیستند. مابین اقوام مختلفه خاندان بشری از این نظر تفاوت‌های عظیم مشاهده می‌شود. اجمالاً قدرت تعقل و تدبیر کامل مخصوص نژادهای با استعداد است و پیشرفت واقعی در راه تصرف در طبیعت و غلبه بر موانع و مشکلات آن در مناطقی از زمین امکان‌پذیر خواهد بود که آب و هوایی معتدل و رطوبتی کافی و خاکی حاصل‌خیز و منابع ثروتی فراوان وجود داشته باشد، تا مردم عاقل مدیر بتوانند با استخراج آن منابع و استفاده از آن رطوبت و خاک، حیات خود را از همه جهت تأمین نمایند.

البته این تدابیری که مردم برای ترمیم جسم و حفظ جان یا به عبارت اخری جهت تسهیل معیشت خود در روی زمین می‌کنند که به طریق آموختن به ارث به اعقاب ایشان می‌رسد و ایشان هم به نوبه خویش از حاصل فکر و کار خود نکاتی دیگر بر آنها می‌افزایند و اگر بین ایشان و اقوام دور و نزدیک راه ارتباط و رفت و آمدی هم به وجود آید خواهی نخواهی همانطور که از تدابیر خود به ایشان می‌آموزند، از زاده‌های فکری و اندوخته‌های عقلی ایشان هم آنچه را تازه است و خود ندارند فرا می‌گیرند و به کار می‌بندند و این سیره پسندیده

همچنان امروز هم در میان جامعه‌های متمدن مرعی و جاری است. به این ترتیب متدرجاً در میان جامعه‌های با استعداد یک رشته معلوماتی شفاهی از حاصل فکر و عقل مردم با استعداد فراهم شده که سینه به سینه و دست به دست از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است و همه افراد این جامعه و افراد جامعه‌های دیگر که با ایشان در ارتباط و اختلاط وارد شده‌اند در تهیه و توسعه آن شرکت داشته‌اند. چون هنوز خط و کتابت اختراع نشده بود و شاید هم خودخواهی و رعونت انسان در آن ایام به میزان حالیه نمی‌رسیده، نامی از هیچ‌یک از کاشفین و مخترعین و موجدین این وسایل و نشانی از معلمین اولیه این معلومات به جا نمانده و در حقیقت آن وسایل و معلومات، ملکی مشاع و مالی عام بوده است که کلیه افراد سعادت‌طلب بشر به فراخور فهم و استعداد خود حق استفاده از آن را داشته و همه از این خوان بی‌منت تمتع می‌برده‌اند.

بنابر این مقدمه تمدن عبارت می‌شود از مجموع تدابیری که انسان از بدو خلقت تاکنون برای رفع حوائج مادی یعنی تسهیل معیشت خود کرده و هم امروز نیز می‌کند.

این تعریف، به گفته قدمای ما، اگر مانع باشد جامع نیست، چه تمام حوائج انسان اگر هم در ابتدا انحصار به اندیشیدن وسایل ترمیم جسم و حفظ جان داشته، امروز دیگر این حال را ندارد، بلکه بعد از گذشتن مدتی یک سلسله حوائج دیگر که نوعاً از جنس حاجات مادی نیست و با خواب و خوارک و پوشاک و دفع حیوانات موزی و آفات طبیعی فرقی واضح دارد، بر این حوائج مادی انسان افزوده گشته و مشکل دیگری سربار مشکلات سابق او گردیده که چاره‌اندیشی دفع آنها نیز از اهم اشتغالات او شده است به شرح ذیل:

در مراحل اولیه زندگانی که تمام همّ انسان مصروف ترمیم جسم و حفظ جان بوده و برای این دو کار تدبیرش هنوز ضعیف و وسایلش نامهیا و ناقص محسوب می‌شده تقریباً تمام اوقات شبانه‌روزی او مصروف این دو مقصود بوده؛ یعنی چنان خود را اسیر بند شکم و گرفتار چنگال حوایج مادی می‌دید که دیگر مجال پرداختن به خود و خدا نداشت و تمام کارخانه وجود او جز راه بردن چرخ این سلسله از ضروریات اصلی نمی‌توانست به کار دیگر پردازد.

اما باید دانست که بر اثر کار و فکر شبانه‌روزی به تدریج تجربه و مهارت و سرعت عمل انسان در راه بردن چرخ‌های زندگانی مادی زیادتر می‌شود و بالتیجه مواقع فراغت و فرصتی به دست او می‌افتد به طوری که هر قدر وسایل تسهیل معیشت مادی کامل‌تر می‌شود موارد بیکاری و آسودگی بیشتر به دست می‌آید. انسان با استعداد کار دوست به همان شکل که برای استفادات مادی و تحصیل ثروت کار می‌کند، به همان شکل می‌کوشد اوقاتی را هم که به زور و زحمت کار خود را از این بند آزاد نموده و در حقیقت آن را به عنوان فراغت به غنیمت به چنگ آورده، صرف برداشتن تمتع از زندگانی کند و از نعم عیش لذت ببرد. به عبارت اخری همّ او به تدریج به این نکته مشغول می‌شود که از کار به تفنن تفریح نماید، بلکه هر قدر ممکن است از شدت و مدت کار بکاهد تا مجالی فراخ‌تر جهت تفنن و تمتع داشته باشد.

در مواقعی که به شرح فوق فرصت و فراغت به چنگ می‌افتد، هیچ شخص با استعدادی نیست که دست روی دست گذارد و مانند بیماران تکیه بر بالین بیکاری و بطالت داده از آن قوای دماغی و بدنی که در ساعات دیگر او را در کار مدد می‌دهد استفاده نکند، بلکه چنان‌که گفتیم این قوی را در راه التذاذ و

تمتع از زندگانی و کاستن مقدار رنج خود در ایام کار کردن به مصرف می‌رساند، چه کار کردن به هر حال رنج بردن و تحمل فشار و سختی است و سعی انسان عاقل متفمن همیشه این بوده که تا می‌تواند از مقدار ساعات کار بکاهد و بر دوره تمتع و التذاذ بیفزاید، تا آنجا که می‌گویند «انسان کار می‌کند برای آنکه کار نکند».

با وجود نهایت استعدادی که ممکن است یک فرد از آن بهره داشته باشد، از در رفع رنج و طلب تمتع باید از طبیعت و وسایلی که روزگار در دسترس او گذاشته استمداد نماید ولی با اینکه تمتع‌طلبی و لزوم دفع رنج همه وقت و برای هر کس موجود و باقی است، طبیعت همیشه وسایل لازم را برای انجام این دو منظور به دست انسان نمی‌دهد و بر اثر همین کیفیت، وجود شخص رنج‌دیده و خوشی‌طلب در اضطراب فکری و پریشانی حواس غرقه می‌شود و ناچار سر به گریبان تفکر و تأمل فرو می‌برد. غم و اندیشه از این طریق در وجود مردم با هوش مستعد خانه می‌گیرد و در نتیجه یک سلسله حوایجی که ناشی از تفنن‌طلبی و راحت‌جویی است در مقابل حوایج مادی ضروری به ظهور می‌رسد که رفع آنها نیز برای طلب آرامش طبع و سکون قلب و راحت مغز و اعصاب کمتر از رفع حوایج مادی اهمیت ندارد، صنایع ظریفه و ادبیات و شعر برای دوای همین درد به وجود آمده، چه غرض از این جمله یا تقلید و تخلید مناظر زیبا و محاسن طبیعت است و یا بیان و تجسم لذتی که مردم با ذوق از محاسن طبیعت و تنعمات زندگانی برده‌اند تا بدان وسیله چشم و گوش مردم کم‌استعدادتر را باز کنند و ایشان را هم که در رنجند ولی استعداد و لیاقت تقلیل

رنج خاطر خود را به طریق سیر در آفاق و انفس و تماشای جلوه جمال و جلال محاسن طبیعت ندارند، بهره و نصیبی دهند.

کسانی که از ساده‌لوحی منکر صنایع مستظرفه و شعر و ادبیاتند چنین می‌پندارند که تمام حوایج انسانی منحصر به همان حوایج مادی است که از راه موارد عملی علوم ریاضی و طبیعی برآورده می‌شود و ابداً متوجه سلسله دیگر حوایج انسان که حوایج نفسانی و تفنی او باشد نیستند و از این نکته بسیار مهم غافلند که بسا اوقات اتفاق می‌افتد که انسان از همه جهات مادی قرین آسایش و راحت هست و ابداً نقیصه‌ای در ارکان حوایج ضروری معیشت او مشاهده نمی‌شود لیکن باز خوش و فارغ‌البال نیست و دانسته یا ندانسته دردهایی درونی دارد که با هیچ وسیله مکانیکی و هیچ تدبیر مادی نمی‌توان جهت آن چاره‌ای اندیشید. دوی درد این چنین وجودها که دستخوش اضطراب فکری و انقلاب احوال نفسانی شده‌اند، تنها از راه تصرفی در مزاج ایشان میسر می‌شود و آن به قول عرفای ما به وسیله ایجاد قبض و بسطی است در احوال آنان تا به مدد تغییر مجرای خیال کم و بیش درک الم به تأخیر بیفتد و اگر قلع ماده آن بکلی میسر نیست، لااقل صدمه و رنج آن فعلاً تقلیل یابد. این معجزه تنها از تماشای آثار لطیف صنعت و شنیدن ساز و آواز خوش و مطالعه زاده‌های فکری و ذوقی مردم با استعداد سلیم‌الطبع بروز می‌کند و معجزاتی که از شعر و موسیقی و آثار صنعت در این طریق به ظهور رسیده بی‌پایان است و شاید خود ما هم کم و بیش شاهد هنرنمایی و تأثیر معجزه‌آسای آنها در وجود خود بوده‌ایم.

خلاصه این مقال آن‌که تمدن فقط مجموع تدابیری نیست که انسان برای تسهیل معیشت خود کرده، بلکه برای آن‌که تعریف ما از این کلمه تمام و جامع

باشد باید تدابیری را هم که انسان برای استراحت خاطر و طلب آرامش قلب و فراغت بال اندیشیده بر این جمله بیفزاییم، چه هیچ تمدنی بی صنایع مستظرفه و ادبیات و شعر و تفکرات علمی و دینی قایم نبوده و حتی مادی‌ترین تمدن‌های دنیا هم از بودن در تحت تأثیر عقاید دینی و دست‌کاری‌های ذوقی موجدین آن محفوظ و برکنار نمانده است.

حال که تعریف تمدن فی‌الجمله واضح شد و دانستیم که تمدن یعنی مجموع تدابیری که انسان از بدو خلقت تاکنون برای تسهیل معیشت مادی و آرامش خاطر خود اندیشیده، و آن مخصوص طبقات با استعداد مردم و نواحی حاصل‌خیز مستعد زمین است، باید بگوییم که افراد هر یک از جامعه‌های بشری به چه طریقی توانسته‌اند در توسعه و بسط دامنه آن بکوشند و در این میان سهم اجداد ایرانی ما تا چه و از چه نوع بوده است.

قسمت مهمی از تمدن قدیم دنیا یعنی مبادی و مبانی بنیان‌قویمی که بعدها مایه مباهات جنس بشر بر سایر اجناس حیوانات شده، کار ادوار ماقبل تاریخی و هر جزء از آن دست‌رنج و زاده فکر و تدبیر مردمی است که هیچ‌گونه نام و نشانی از ایشان برجا نمانده، در حقیقت این قسمت‌های اساسی کار عمومی است و امروز دیگر درست نمی‌توان تمیز داد که هر قوم و ملت در تهیه این شالوده چه سهمی داشته و مصدر چه خدمتی شده‌اند.

اما در دوره‌های تاریخی یعنی در ایامی که خط و کتابت وجود داشته و اقوام خود یا همسایگان و معاصرین‌شان سرگذشت زندگانی آنان را نوشته و برای ما به یادگار گذاشته‌اند فی‌الجمله می‌توان نصیب هر قومی را در ترقی تمدن و حفظ و بسط دامنه آن مشخص نمود و گفت که مثلاً فلان وسیله مادی یا

اساس اجتماعی یا فلان رشته از علوم و صنایع کار چه قومی است و ترقی و توسعه تمدن در فلان زمان به دست کدام یک از ملل بیشتر انجام پذیر گشته است.

خدمت اقوام به تمدن به یکی از سه طریق انجام یافته و گاهی هم هر سه طریقه یا یکی از آنها با دیگری همراه بوده است:

۱- توفیق در یافتن وسایل تازه برای تسهیل معیشت مادی و تحصیل فراغ خاطر یعنی کشف آلات مکانیکی و اسباب و ابزارهای کار و ترقی علوم و تولید شاهکارهای صنعتی و ادبی جدید.

۲- دفاع و حفظ تمدنی که از پیشینیان به ارث رسیده بوده به وسیله دفاع مسکن متمدنین و سرزمین‌های آباد از تعرض وحشیان و بدویان، چه مردم صحرائشین و درنده خوی به علت سختی وضعیت معیشت و فراهم نداشتن وسایل راحت و مستعد نبودن مساکن خود همواره درصددند که بر نواحی آباد و مساکن متمدنین حمله ببرند و به وسیله غارت و دستبرد اسباب آسایش و مواد معیشت ایشان را به تصرف خود در بیاورند. البته در چنین تصادم، اراضی آباد، خراب و وسایل تسهیل زندگانی، نابود می‌شود و در صورت غلبه وحشیان و بدویان، اگر هم تمدن قدیم سرزمین مغلوب بکلی از میان نرود لاقلاً تا مدتی که وحشیان و بدویان در همان درجه سابق معیشت خود باقی هستند تمدن از سیر ارتقایی باز می‌ماند. پس دفاع سرزمین‌های آباد و حفظ ساحت تمدن از تعرض ناهلان وحشی و بدوی نیز یکی دیگر از صورت‌های خدمت به تمدن عمومی عالم است.

۳- هر سرزمین متمدنی به تناسب استعداد و ذوق ساکنین و درجه

حاصل‌خیزی خاک و منابع ثروتی و وضع آب و هوای خود مولد تمدنی مخصوص است که با تمدن نواحی دیگر که لابد از این جهات با این ناحیه فرق دارند متفاوت است. اگر مردم نواحی مختلف دنیا با یکدیگر ارتباط و آمیزش نداشته باشند و هیچ‌کس نداند که ساکنین ناحیه مجاور در چه حالتی و به چه وسیله رفع احتیاج می‌نمایند، بالتبع از استفاده از وسایل و تدابیر و حاصل فکر و ذوق دیگران که البته چیزی دیگر است محروم می‌مانند، در صورتی که اگر برخلاف، با داشتن راههای ارتباط و وسایل انتقال سهل و آسان با همسایگان و اقوام دورتر مرتبط باشند به همان شکل که مواد مادی و حاصل دست و کار خود را با مواد مادی و حاصل دست و کار دیگران معاوضه می‌نمایند، وسایل تمدنی ایشان را نیز فرا می‌گیرند و از آن خود را به ایشان می‌آموزند و این عمل یعنی اقتباس تدابیر و افکار و علوم و صنایع سایر متمدنین و آمیختن آنها با وسایل تمدنی خود باعث افزایش مایه و توسعه دامنه آن می‌شود، چه ترکیب چند تمدن مختلف و ایجاد تمدنی جدید، در صورتی که این عمل به دست قومی مستعد و با ذوق و دارای روح آزادمنشی و عدالت و انصاف صورت بگیرد، خود خدمت دیگری است به تمدن عمومی عالم که اهمیت آن چنان‌که تفصیل آن را در طی صحبت‌های آینده، خواهیم دید هیچ کمتر از دو نوع خدمت دیگر نیست.

برای آن‌که مطلب روشن‌تر شود بد نیست اگر در مورد هر یک از سه نوع خدمتی که اقوام متمدن به تمدن عمومی عالم کرده‌اند یعنی: توسعه وسایل مادی تمدن و پیشرفت علوم و ادبیات و صنایع؛ حفظ دفاع تمدن از تعرض اقوام وحشی و بدوی؛ اختلاط تمدن‌های مجزاء و تشکیل تمدنی واحد، به ذکر امثله‌ای چند پردازیم: انسان از وقتی که موفق به اختراع فن خط و هنر کتابت شده

بلافاصله احتیاج پیدا کرده است که هر چه را که می‌خواهد بنویسد و برای یادداشت خود و یا نقل به آیندگان خود باقی بگذارد، بر روی چیزی نقش کند، مصری‌ها بر روی اوراق گیاه پاپیروس و کلدانی‌ها و آشوری‌ها بر روی احجار یا خشت خام که بعد از تحریر می‌پختند یا بر روی قطعات فلز و مردم ولایت پرگاموس از مهاجرت‌نشین‌های یونانی در آسیای صغیر بر روی پوست دباغی شده، افکار و مقاصد خود را می‌نگاشتند. ایرانی‌های قدیم هم وسایل رعایای کلدانی و مصری و یونانی خود را آموخته بر روی سنگ و فلز و پاپیروس و پوست می‌نوشته و در دوره ساسانی حریر و پوست را بیشتر در این راه به کار می‌بردند و وسایل مخصوصی برای تهیه پوست جهت این مصرف و آکندن آن به عبیر و بوی خوش، برای آنکه به طول زمان عفونت در آن راه نیابد، داشته‌اند.

تنها در میان ملل قدیمه چینی‌ها هستند که از خمیری از چوب به وسیله فشار و پهن کردن آن بر صفحات صاف موفق به تهیه کاغذ شده و سالها قبل از آن‌که متمدنین آسیای غربی و اروپایی این وسیله لطیف نظیف را بشناسند، ایشان از این نعمت بهره بر می‌داشته و از این رنج خود را آسوده ساخته بودند.

ساخت کاغذ از چین به هندوستان رفته و ظاهراً از آن راه به ماوراءالنهر رسیده است چه کلمه کاغذ، سانسکریت است و مسلمین تا اوایل عهد عباسی ساختن کاغذ را نمی‌شناختند بلکه بیشتر نوشته‌های خود را بر روی استخوان‌های پهن و سنگ‌های صاف و الیاف خرما می‌نگاشتند، چنان که آیات قرآن کریم را ابتدا کاتبین وحی به همین وسایل ضبط می‌کردند و نامه‌های حضرت رسول به ملوک اطراف و دعوت ایشان به اسلام بر روی همین قبیل اشیاء بوده، مثلاً نامه آن حضرت را به خسرو پرویز پادشاه ساسانی ایران بر روی قطعه استخوانی

نوشته بودند و شاید یکی از علل عمده‌ای که خسرو پرویز را به پرخاش و رد دعوت واداشت همین مسئله بود، چه پادشاهی که به جلالت دربار و شکوه ظاهر سلطنت در دنیای قدیم کمتر نظیر داشته و دبیران عهد فرمان‌ها و نامه‌های او را بر روی حریر و پوست‌های معطر می‌نگاشتند، یحتمل در تمام عمر خود به دریافت آن قبیل نامه برنخورده بوده و آن را قطعاً علامت توهین فرستنده نسبت به خود تصور کرده است، ظاهراً قصه دریدن خسرو پرویز نامه حضرت رسول را اصلی نباشد چه اولاً دریدن در مورد کاغذ صورت‌پذیر است نه در مورد استخوان ثانیاً این حکایت در هیچ یک از کتب معتبره تاریخ و سیر موثق قدیم نیست و خطیب بغدادی مؤلف تاریخ بغداد صریحاً می‌نویسد که نامه حضرت رسول به خسرو پرویز بر روی پاره‌ای استخوان نگاشته شده بود. ساخت کاغذ را ایرانی‌های ساکن ماوراءالنهر از چینی‌ها و یا به واسطه هندی‌ها از ایشان فرا گرفتند و مقارن فتح این سرزمین به دست مسلمین در سمرقند را به بغداد جلب کردند و در آن شهر به ساختن کاغذ مطابق دستور و راهنمایی ایشان پرداختند. کم‌کم ساخت کاغذ در سراسر ممالک اسلامی شرق و غرب معمول و رایج گردید از آن جمله در اندلس مخصوصاً در شهر شاطبه عیسویان اروپا در نتیجه رفت و به اندلس و اختلاط با مسلمین اسپانیا این فن را از ایشان فرا گرفتند و در ممالک خود منتشر و بعدها آن را تکمیل کردند و به کمال امروزی رساندند.

پس در موضوع کاغذ که امروز یکی از وسایل عمده حفظ و انتشار تمدن کنونی عالم است و هر روز خروارها از آن به این مصرف می‌رسد، خدمت چینی‌ها اختراع پیدا کردن آن، و خدمت ایرانی‌ها نقل آن از چین و هند به ماوراءالنهر و عراق و خدمت مسلمین بر اثر فتح ممالک وسیعه و آمیختن

تمدن‌های قدمی شرق و غرب با یکدیگر، انتشار دامنه و رساندن آن است به دست متمدنین جدید.

در زمینه نشر افکار، اگر محتاج به مثالی باشیم می‌توانیم حکایت کتاب الف لیله را به عنوان نمونه ذکر کنیم. این کتاب نفیس که سراسر عالم را گرفته و بعضی قصص و پهلوانان داستان آن مانند چهر آزاد و علی‌بابا و علاءالدین در السنه اروپایی زبان زد عام و خاص است، و حکایات دلنشین و روایات بسیار شیرین آن مکرر موضوع تئاتر و سینما شده، اصلاً زاده ابتکار دماغ ایرانی است. اگرچه اصل پهلوی این کتاب امروز از میان رفته و قدیمی‌ترین نسخه‌ای که از آن باقی است نسخه‌ای است که در عصر ممالیک در مصر درست شده و در هر عید و اوان مردم به تناسب دوره خود قصص و اصطلاحات و اشعاری در آن گنج‌نیده‌اند، ولی طرح اساسی آن به دست اجداد ایرانی ما در دوره ساسانیان ریخته شده و نسخه اصلی آن که هزار افسان نام داشته در ایام بنی‌عباس به دست مسلمین رسیده و از فارسی به عربی برگشته است و از این طریق مانند کتاب نفیس کليلة و دمنه به متمدنین جدید انتقال یافته است.

این مورد یکی از صدها موردی است که قوم ایرانی به قسمتی از تمدن عمومی عالم خدمت کرده و با وضع کتاب الف لیله و ترجمه و تکمیل کليلة و دمنه و نشر آنها در دنیا، غذای روحی برای ایام فراغت متمدنین و وسیله تمتعی جهت ایشان آماده ساخته است.

در باب دفاع حدود و ثغور تمدن قدیم از تعرض اقوام بدوی و وحشی بهترین مثال، جهاد مردانه اجداد ایرانی ماست در این راه از بدو تشکیل دولت و تمدن هخامنشی تا ظهور اسلام در مقابل وحشیان زردپوست که از پشت

کوههای قفقاز و ماوراء شط سیحون تا دریای برنگ و اخستک و پشت دیوار چین پیوسته در جستجوی حمله به نواحی آباد و مساکن متمدن بوده و به عللی که می‌گوییم ایران برای ایشان از همه جهت برگزیده‌ترین نواحی محسوب می‌شده است، چه حمله به جلگه آباد چین خاص به علت دیوار چین بر وحشیان و بدویان زردپوست محال بود و کوههای عظیم و جسیم قراقرم و هیمالیا راه هندوستان را نیز بر ایشان سد می‌کرد، حمله به اروپای متمدن یعنی یونان و روم هم از طریق معابر اورال و جلگه روسیه به علت دوری فاصله و وجود اقوام بدوی و وحشی اسلاو و ژرمن در سر راه امکان‌پذیر نبود، اما بلاد آباد ایران که حد شرقی آن در آن تاریخ شط سیحون بود هم سهل‌الوصول‌تر بود و هم در صورت امکان استیلا بر آن راه بسیار خوب آبادی محسوب می‌شد برای دسترسی به ممالک متمدن دیگر، از طریق معابر افغانستان به طرف هندوستان و از طریق جلگه بین‌النهرین به سمت سواحل مدیترانه و اروپا.

به همین نظر از همان ایام کوروش کبیر که دولت واحد ایران تشکیل یافت و بر اثر کشورگیری و حسن معامله او با رعایای مغلوب، حکومت با انتظام و اداره صحیح تمدن درخشان هخامنشی در نتیجه اختلاط عموم تمدن‌های مجزای ملل قدیمه شرق در کار تشکیل بود، اقوام وحشی شمال و مشرق نجد ایران به تعرض حدود این حوزه وسیع تمدنی مشغول شدند و خود کوروش در راه دفاع از ساخت ملک خویش جان سپرد، اما جانشینان او به خصوص داریوش کبیر متجاوزین را به جای خود نشاندهند و از این تاریخ تا ظهور اسلام که قریب ۱۲۰۰ سال به طول انجامید، نژاد ایرانی، چه در عهد هخامنشیان، چه در ایام فرمانروایی پارتیان ایرانی اشکانی و چه در دوره جهاننداری ساسانیان همواره در طرف شمال

و مشرق نجد ایران سرحددار و مرزبان تمدن شرق بوده و جز در دوره‌های فترت کوچکی، هیچ‌گاه نگذاشته‌اند که بزرگ‌ترین حوزه‌های تمدنی شرق وسطی به دست وحشیان مضمحل و پایمال شود، و با اینکه دشمنان دیرینه ایشان یعنی رومیان، که از اواسط عهد اشکانی قدم در میدان رقابت با نژاد ایرانی گذاشتند، چندین بار سعی کردند که به دستیاری همین وحشیان، ایران را در میان بگیرند و فاتحه آن را بخوانند، شهادت و بیداردلی شاهنشاهان ایرانی از عملی شدن این نقشه شوم سفیهانه، که در صورت انجام، بزرگ‌ترین ضربت به ریشه تمدن عمومی عالم بود، جلوگیری کردند، چه اگر از سوء اتفاق، وحشیان قدرت آن را می‌یافتند که در حدود و ثغور شمالی و شرقی ایران رخنه کنند و به بلاد پر ثروت آن دست یابند قطعاً پس از استیلا بر ایران، راه ممالک روم را پیش می‌گرفتند و پس از برانداختن کانون تمدنی شرق، یعنی ایران، روم کانون دیگر تمدن آن عصر را هم نابود می‌ساختند و عالم در نتیجه خاموش شدن این دو مرکز رخشنده بار دیگر در ظلمت جهل فرو می‌شد. برخلاف آن امپراتوران سبکسر رومی که چنین سودای خامی را در دیگ مغز کوچک خود می‌پختند، امپراتوران دیگری هم بودند که به علت عجز خود در دفاع از حدود شرقی روم از تعرض وحشیان پی به خدمت شایان شاهنشاهان ساسانی در این راه بردند، هر سال مبلغی خراج از این بابت به دربار ایران می‌فرستادند. بدبختانه هنوز چنان که باید مورخین اعتنای شایانی به این قسمت یعنی خدمتی که اجداد ایرانی ما در طی سیزده قرن قبل از اسلام به حفظ و دفاع تمدن عالم کرده‌اند، ابراز نداشته و متمدنین حق این موضوع را چنان که بایست ادا ننموده‌اند، چه انصاف این است که اگر تمدن ایران باستان به دست وحشیان از میان رفته بود و آن سرمایه نفیسی که از مدنیت

ملل قدیمه مشرق و علوم هندی و یونانی در مراکز عمده ایران، یعنی بلخ و سمرقند و جندی شاپور و مداین، به دست ایرانیان و سریانیان و یونانیان ورزیده و تعلیم می شد به جا نمی ماند، مسلمین با چه مصالحی بنیان تمدن با فروغ اسلامی را که تمدن جدید اروپا دنباله آن است و از آن چشمه آب می خورد، می ریختند و با چه وسایلی به اداره این همه ممالک و رفع حوایج مادی و معنوی آن همه ملل گوناگون موفق می آمدند.

اما نوع سوم خدمت به تمدن عمومی عالم که جمع آوری تمدن های مجزا باشد در تحت یک اداره و آمیختن آن برای ایجاد تمدنی واحد، باز به عنوان مثال اقدامات شاهنشاهان هخامنشی را در این راه ذکر می کنیم و می گوئیم که قبل از تشکیل دولت هخامنشی چند مرکز تمدن مجزا از یکدیگر در سرزمین های شوش و بابل و آشور و نواحی نهر اردن و سواحل و جزایر مدیترانه شرقی و وادی نیل وجود داشت و با اینکه ساکنین جمیع این نواحی مدت ها بود در مرحله تمدن قدم گذاشته و هر کدام برای خود تدابیری جهت تسهیل معیشت و تحصیل فراغ خاطر اندیشیده و به کار برده بودند باز به علت دوری و نداشتن ارتباط، از یکدیگر بی خبر و هر کدام از میزان ترقی و نوع وسایل و تدابیر دیگری غافل بودند.

فتوحات شاهنشاهان هخامنشی و آوردن جمیع این ممالک در تحت یک اداره و استقرار نظم و امن و حکومت دادن عدالت و ایجاد طرق ارتباطیه سرتاسری که از شرایط اساسی مملکت داری و حکمروایی است، جمیع متمدنین قدیم را که تا این تاریخ از یکدیگر دور و بیگانه می زیستند در جزء یک عائله در آورد و همه هر چه از وسایل تمدنی و معلومات و معارف از اجداد خود به ارث

گرفته بودند تحت نظارت عادلانه و حکومت آزادمنشانه شاهنشاهان ایرانی در میان گذاشتند و برادروار اندوخته و گرد آورده خود را روی هم ریختند و همه در راه بردن یک چرخ که تمدن هخامنشی باشد، یار و انباز یکدیگر شدند.

در این تمدن جدید که تحت اداره نژاد غالب ایرانی به دستیاری رعایای متمدن مغلوب ایشان درست می‌شد [اگر پنداشته شود] نژاد ایرانی به ظاهر غیر از سرپرستی و اداره رعایات جان و مال کارکنان این بنیان چیزی نداشته است که در میان بنهد و در بالا بردن این اساس از سرمایه تمدنی خود خشت و گلی بیاورد، انصاف این است که این تصور صحیح نیست زیرا که ایرانیان عهد هخامنشی اگرچه از جهت ترقیات مادی و علم و صنعت پایه کلدانیان و مصریان و یونانیان مغلوب خود را نداشتند، اما از جهات دیگر بر همه این ملل سر بودند و همان نیز علت العلل پیشرفت و سرّ غلبه آنان بر این اقوام و مؤید ایشان در تشکیل اولین دولت عظیم عهد قدیم بوده است. که می‌تواند گفت که تشکیل و اداره دولتی که از سیحون و سند تا صحرای افریقا و از قفقازیه و سواحل شمالی بحر سیاه تا حدود حبشه امتداد داشته و تحت اطاعت آوردن عالی‌ترین ملل قدیمه شرق (نه به زور ظلم و خونخوارگی که سیره اقوام سامی قدیم مثل بابلی‌ها و آشوری‌ها و فینیقی‌ها بود، بلکه به وسیله حسن معامله و تساهل و آزادمنشی و حکومت عدالت) بدون زیرکی و هوشیاری و تعلق و تدبر امکان‌پذیر بوده است؟

مذهبی که نیاکان آریایی ما داشته‌اند یعنی مذهب مزدیسنی به علت تکیه آن بر مبانی اخلاقی عالی و قوت جنبه ذوقی و عقلائی، نزدیک‌ترین مذاهب قدیمه عالم به توحید و حق‌پرستی است. آیا قومی که خالی از فکر و رأی و ذوق باشد می‌تواند موجد چنین آیین پاکیزه‌ای شود؟

در تمدن هخامنشی که مجموعه‌ای است از تمدن‌های ملل قدیمه مشرق می‌توان گفت که دخالت ایرانی از لحاظ مادی بسیار کم است چه همان‌طور که گفتیم تمدن مادی اجدادی هخامنشی ما در موقع تشکیل این تمدن چیزی مُعتنی به، نبوده تا ایشان هم آن را بر آورده‌های سایر ملل بیفزایند، بلکه اثر عمده ایرانی در تشکیل تمدن هخامنشی اثر معنوی است، به این معنی که ملکه ذوق سلیم و جمال‌پرستی ایرانی (که اگر در این مقام ثانی و تالی داشته باشد قوم یونانی است) فوراً در تشکیل تمدن هخامنشی مداخله نمود و بی‌سلیقگی‌ها و ناموزونی‌های هنرمندان قدیم را اصلاح و ایشان را به صراط مستقیم هدایت کرده است. ابنیه هخامنشی به تصدیق خبرگان فن به علت ستون‌های کشیده کم ضخامت به مراتب از ستون‌های مصری که کلفت و کوتاه بوده، شکیل‌تر و موزون‌تر است و سر ستون‌های عمارات ایرانی که به صورت حیوان درست شده بر جنبه جلال و جمال آنها افزوده است و همین حال مشهود است در سایر جزئیات تمدن هخامنشی.

درست نمی‌دانم که این خاصه را باید عیب نژاد ایرانی شمرد یا هنر او، به هر شکل که آن را تعبیر و تفسیر کنند ایرانی فوق آن‌چه به تصور آید زیرک و هوشیار و با ذوق و سلیم‌الطبع است و به همین علت پرواز مرغ فکر و ذوق او بیشتر در اوج علین است و همین که مقدماتی به دست آورد و جا پای غرس کرد، فوراً دست به کار گشودن راز دهر و اسرار حیات و حل معمای حقیقت می‌زند و هر چه را که مظهر کمال و جمال است به شور و شوقی عجیب می‌پرستد؛ یعنی همه وقت به گفته فرنگی‌ها بزرگ می‌بیند و بلند پرواز است و به امور مادی زندگانی چنان که باید توجهی ندارد و آن را کوچک [می‌بیند] و قابل

اعتنایی شایان نمی‌شمارد، و شاید به همین سبب است که خدمت افراد با استعداد ایرانی به تهیه و پیشرفت وسایل مادی تمدن عالم کمتر بوده ولی بالعکس درخشان‌ترین اشعه ذوقی و عالی‌ترین آراء فکری و عرفانی از منبع سینه و دماغ او بیرون تراویده است، چه حس کنجکاوی و سرجویی در این قوم قوی است و به گفته یکی از مستشرقین محقق همان‌طور که لشکریان کمبوجیه و داریوش، بدون آنکه بدانند به کجا می‌روند، جسورانه خود را به مراکز افریقا و روسیه پرتاب می‌کردند، ذوق و فکر نژاد ایرانی نیز برای پرواز خود به حدی قائل نیست و بی‌باکانه خود را در مظاهر لایتناهی وجود و فضای بی‌منتهای آفاق و انفس به سیر و گشت وا می‌دارد و عجایبی به عنوان ره آورد از این گردش باز می‌آورد که برای هر فرد با ذوق حقیقت‌پژوهی مایه تمتع و استفاده است.

این صفت ممتاز در سراسر تاریخ ایران در ایامی که این کشور سر و سامانی داشته و افراد با ذوق و مستعد آن از نعمت امن و فراغ خاطر برخوردار بوده‌اند؛ هویداست و اگرچه از دوره هخامنشی برای ما آثار مکتوب کم مانده، ولی آنچه که از تعالیم زردشت در کتب دینی ایرانی و نوشته‌های یونانی باقی است به خوبی این جنبه قوم ایرانی را می‌فهماند.

گذشته از این سهم معنوی که اجداد آریایی ما در تشکیل تمدن هخامنشی داشته‌اند فضل دیگری در این راه ایشان را مسلم است و آن صرف ذوقی است که از ایشان در جمع‌آوری عناصر مختلفه تمدن‌های قدیم و جلب هنرمندان و فضلالی تألیف کتاب همه وقت لازم نیست که بانی تمدن از خود چیزی تازه بیاورد و اختراعی بدیع و اکتشافی نوزاد ظاهر سازد، زیرا که جمع متفرقات به شرط صرف ذوق و رعایت حسن صورت و سلامت تألیف، خود فضیلتی است

که به هیچ وجه کمتر از آوردن اختراع و اکتشافی جدید نیست. همه ما به عظمت مقام و جلالت قدر امثال فیروزآبادی صاحب قاموس و جوهری صاحب صحاح و میدانی صاحب مجمع الامثال معترفیم، با اینکه می‌دانیم که این جماعت جز جمع متفرقات، یعنی لغات و امثالی که در دست مردم شایع و بر زبان ایشان می‌رفت، کاری دیگر نکرده‌اند؛ به این معنی که ایشان در تألیف این کتب نه از خود لغتی تازه اختراع کرده و نه مثلی جدید بر امثال سائره بین مردم افزوده‌اند. همه فضل ایشان در این است که اولاً همتی بزرگ برای اقدام این قبیل کارهای مشکل از خود به ظهور رسانده‌اند؛ ثانیاً در جمع و ترتیب این کتابها کمال ذوق را به خرج داده‌اند و ثالثاً در حسن تبویب و نظم و تمیز صحیح از سقیم نهایت دقت را ظاهر ساخته‌اند و این کاری نیست که از همه ساخته باشد و بدون داشتن سرمایه‌ای وافر از علم و اطلاع و ذوق میسر شود.

اجداد ایرانی ما هم به همین وضع پس از تشکیل دولت هخامنشی از تمدن‌های متفرقی که هر کدام در گوشه‌ای مجزا از نواحی دیگر قرار داشته تألیف تمدنی واحد کرده‌اند که در عین مرکب بودن از عناصری بیگانه چنان با حسن سلیقه و ذوق ترکیب یافته که مجموعه آن در حکم هیئتی موزون و متناسب است و از جهت کمال و جمال بر اثر هنرمندی و دست‌کاری‌های ذوقی نژاد ایرانی بر جمیع تمدن‌هایی که قبل از آن وجود داشته برتری و امتیاز دارد.

بعد از آنکه دانستیم که تمدن چیست، و متمدن که، و نوع احتیاجات انسان و وسایلی که به تدریج مردم مستعد با ذوق برای رفع آنها اندیشیده‌اند کدام، به اصل موضوع صحبت که خدمات اجداد ایرانی ما باشد به تمدن عمومی عالم می‌پردازیم.

اجمالاً اشاره کردیم که ملل متمدنه به یکی از سه طریق یا به هر سه راه ذیل مصدر خدماتی نسبت به تمدن عمومی عالم شده‌اند:

۱- از راه اختراع و یافته وسایل مادی یا معنوی و ذوقی برای تسهیل معیشت و تحصیل فراغ‌بال و تمتع از زندگانی.

۲- از طریق حفظ سرزمین‌های آباد و دفاع ساحت ممالک متمدنه از تعرض بدویان و وحشیان.

۳- به وسیله مرتبط ساختن حوزه‌های تمدنی مجزا به یکدیگر و تشکیل تمدنی واحد تحت اداره و سیاست خود به وسیله برقراری امن و عدالت و حکومت، دادن روح آزادمنشی و صرف ذوق و تهیه اسباب راحت زندگانی برای هنرمندان و استادانی که در زیر دست و تحت نظر ایشان کار می‌کنند.

تاریخ ایران چنان که همه می‌دانیم طبعاً به دو دوره بزرگ قسمت می‌شود که از بسیاری جهات با یکدیگر تفاوت‌های کلی دارند: یکی دوره قبل از استیلای عرب، یعنی دوره‌ای که مردم آن کم و بیش به مذاهب مزدیسنی و زردشتی عقیده داشته و از اصول اخلاقی و دینی آن پیروی می‌نموده‌اند. ابتدای این دوره در حدود قرن ششم قبل از میلاد و انتهای آن در اواسط قرن هفتم میلادی است که مجموعاً قریب دوازده قرن و نیم می‌شود. دوره دوم، تاریخ ایران است در قرون بعد از اسلام به مدت سیزده قرن و نیم.

در این تقسیم اگرچه واقعه تاریخی عظیمی مثل انقراض دولت ساسانی و افتادن سراسر ایران به دست بدویان عرب عاملی بسیار مهم است، اما چون موضوع کلام ما تمدن است نه تاریخ سیاسی و تفصیل تغییرات سلسله‌ها و وقایع و حوادث، این است که تنها آن واقعه را در این تقسیم مورد اعتنا قرار

نمی‌دهیم چه اگر فقط این نظر ملحوظ باشد باید انقراض سلسله هخامنشی و اشکانی را قبل از اسلام و حوادثی نظیر استیلای مغول و تشکیل دولت صفوی و غیرها را هم از این لحاظ مناط اعتبار بشماریم.

عمده عاملی که در انقراض سلسله و استیلای عرب از لحاظ تاریخ تمدن معتبر شمرده می‌شود از میان رفتن مذهب زردستی و منسوخ شدن خط و زبان قدیم ایران و نشر اسلام و خط عربی است که بالنتیجه نوع تمدن را در میان اجداد ایرانی ما عوض کرده و با محو بسی آداب و آیین‌ها، آداب و آیین‌های جدیدی به جای آنها معمول داشته است.

به همین نظر در ذکر خدمات ایرانیان قدیم به تمدن عمومی عالم و اقتباساتی که متمدنین دیگر از این قوم کرده و دخالت‌های عمده ایشان در این راه دوره قبل از اسلام را بکلی از دوره اسلامی ممتاز و مشخص قرار می‌دهیم و هر کدام را علی‌حده تحت نظر می‌آوریم.

دولت هخامنشی که اولین دولت معتبر ایرانی بلکه قدیمی‌ترین دولت معظم آریایی دنیاست، به دستگیری کورش کبیر تشکیل شد و این شاهنشاه در عرض ۲۱ سال (از ۵۵۰ ق.م تا ۵۲۹ ق.م) ممالک مادی و عیلام و کلد و آشور و لیدیا یعنی تقریباً مراکز متمدنه آسیای غربی را متصرف شده و تحت یک اداره و حکومت آورده و پسرش کمبوجیه مصر را در ۵۲۵ ق.م بر آنها افزوده و داریوش کبیر نهمین شاهنشاه این سلسله قسمتی از جلگه سند و پنجاب را با قسمتی از مقدونیه و شمال یونان بر ممالک هخامنشی منضم ساخته و دولتی که نظیر آن تا آن تاریخ دیده نشده بود، تشکیل داده است.

دولت هخامنشی در ۳۳۰ ق.م به دست اسکندر مقدونی و لشکریان او

انقراض یافت و به ظاهر ایران محکوم حکم اجنبیان و آداب یونانی شد ولی این دوره دوامی نکرد چه پس از نیم قرن حکومت خاندان نیمه ایرانی سلوکی دولت پارت‌های ایرانی در این سرزمین تشکیل شد و با اینکه در نتیجه سعی خلفای اسکندری و بی‌اعتنایی بدویان پارت، آداب یونانی در ایران راه نفوذ یافت، لیکن باز همان روح قویم ایرانی و ذوق صرف این قوم نگذاشت که ایران مستعمره فکری یونان و مغلوب آداب این ملت شود، بلکه تمدنی خاص مرکب از تمدن ایران و یونان درست شد و همین که ساسانیان در ۲۲۶ میلادی به تأسیس سلسله جدید موفق آمدند با جد تمام کوشیدند که آداب و تمدن عهد هخامنشی را تجدید و احیا کنند و آثار و بدعت‌هایی را که از خارج و به دست بیگانگان در ایران راه یافته بود نابود و ریشه‌کن نمایند.

در تمام دوازده قرن و نیم تاریخ قبل از اسلام در ایران تمدنی وجود داشته است که مردم مصر و کلد و آشور و فینیقیه و یونان یعنی نواحی متمدن سه قطعه آسیا و افریقا و اروپا هر یک به سهم خود در تشکیل و راه بردن چرخ‌های آن دخیل بوده‌اند. با این حال این تمدن مرکب مختلط تمدنی است بکلی خاص و ممتاز و شباهت به هیچ یک از مدنیت‌های قدیم ندارد به این معنی که نژاد غالب و اداره‌کننده ایرانی در آمیخته آنها با یکدیگر بر طبق ذوق و سلیقه خود از آن تمدنی متناسب‌الاجزاء و یکنواخت بیرون آورده که رنگ ایرانییت آن بر هر رنگی دیگر می‌چربد و جز به نام تمدن ایرانی آن را به نامی دیگر نمی‌توان خواند.

نشو و نمای یک تمدن از بسیاری جهات نظیر رشد و نشو و نمای درخت است. برای آن که درختی بارور، مخصوصاً درختی پیوندی که منظور از تربیت آن

تحصیل گل‌های رنگین و معطر و میوه‌هایی شاداب و لذیذ است بار آید، علاوه بر تخم و ریشه خوب، زمینی حاصلخیز و مناسب و آبی به موقع و هوایی سازگار و سالم می‌خواهد.

در تمدن ایرانی هخامنشی اگرچه تخم و ریشه و شاخه‌های پیوند از ملل مغلوبه ایرانی‌ها بوده اما باغبات هنروری که آن شاخه‌ها را به تناسب و مهارت تمام بر پیکر درخت تمدن قدیم پیوند ساخته و زمین را برای رشد چنین شجره تنومندی آماده کرده و هوا و آب مساعد در طی دوازده قرن و نیم جهت بار آوردن آن فراهم نموده، قوم مستعد با ذوق ایرانی است.

برای نمو صحیح درخت تمدن زمین و هوا و آب مساعد عبارت است از:

۱- حکمفرما ساختن عدل و امن بر سرزمینی که محل رشد و تربیت چنین درختی است.

۲- حفظ حدود و ثغور محیطی که چنین درختی در آن بارور و سایه‌انداز است.

۳- متصف بودن به یک سلسله افکار و آداب سالمی که در نتیجه آن باغبانان و پاسبانان چنین بوستانی همه وقت مواظب و بیدار دل بمانند و در انجام وظیفه خود غفلت نوزند.

سرّ دوام ملت ایرانی و پایداری آن در مدت دوازده قرن و نیم تاریخ قرون قبل از اسلام، داشتن همین سه سلسله صفات است که آنها را در سه قسمت مورد بحث قرار می‌دهیم و تأثیراتی که از آنها در تمدن ملل دیگر علام بروز کرده یادآور می‌شویم و آن سه مبحث این است:

۱- معامله ایرانی‌ها با ملل مغلوبه و تفاوت عمل ایشان در این راه با سایر

اقوام و درسی که در این سیره به سایر اقوام دنیا داده‌اند.

۲- پایداری ایرانی‌ها در حفظ تمدن و دفاع آن از تعرضات دشمنان.

۳- افکار و آداب دینی و اجتماعی و سیاسی ایرانی‌ها و اقتباساتی که ملل

دیگر از این سرچشمه کرده‌اند.

پس از آن‌که دولت هخامنشی به دست کوروش و کمبوجیه و داریوش کبیر و ممالک و ملل قدیمه تشکیل یافت. شاهنشاهان غالب ایرانی که نه مردانی بی‌رحم بودند و نه متعصب، مغلوبین را در حفظ آداب و دین و حتی رؤسای محلی خود آزاد گذاشتند و به همین قانع بودند که رعایای مغلوبه نسبت به شخص شاهنشاه مطیع و وفادار باشند و مالیات خود را به کارگزاران هخامنشی بپردازند. حفظ جان و مال و امن و آسایش مساکن ایشان به عهده دولت مرکزی و فرماندارانی بود که از طرف شاهنشاه هخامنشی به این سمت‌ها مأموریت می‌یافتند.

در نتیجه این طرز حکومت عادلانه و عاقلانه که در دنیای قدیم سابقه نداشت و با کشورگشایی‌های فاتحین سامی نژاد (یعنی سلاطین عیلامی و آشوری و بابلی که مغلوبین را یکسره سر می‌بریدند و در غارت‌گری و به یغما بردن دارایی شکست یافتگان به هیچ چیز ابقا نمی‌کردند) فرقی عجیب داشت و مدت دو قرن تمام ممالک متمدن قدیم را در آغوش امن و آسایش و فراغتی انداخت که چون هیچ‌کس تا آن زمان نظیر آن را ندیده بود، موجب تحسین و اعجاب عموم اهل بصیرت گردید و حکما و دانشمندان یونانی که یا در جزء رعایای شاهنشاهان ایران و یا از همسایگان ایشان بودند، به چشم حیرت و عبرت در این دستگاه عجیب می‌نگریستند و غالباً برای تکمیل نفس و جمع معلومات و معارف

در سیر آفاق و انفسی که شروع می‌کردند، بیش از همه به طرف ایران متوجه می‌شدند چنان که حکیم بزرگ آتنی گزنوفون، کوروش کبیر مؤسس سلسله هخامنشی را مظهر کامل پادشاه عادل رعیت دوست و نمونه بی‌عیب شهریار تربیت یافته و مهذب می‌دانسته و داستان کوروش‌نامه او آینه همین نظر اعجاب‌اوست نسبت به اولین شاهنشاه بزرگ ایران.

متأسفانه این دوره دو قرن آسایش عمومی که بعضی از مورخین آن را برای دنیای متمدن، دوره آسایش هخامنشی نامیده‌اند با فتوحات اسکندر مقدونی از میان رفت.

این جوان شهرت طلب جهانگیر با این که حکمت خوانده و زیردست یکی از اعظم حکمای دنیا تربیت یافته بود، بدبختانه حکمت جهانداری و اداره ممالک نمی‌دانست. در عرض ده دوازده سال بنیان قومیتی را که به دست تدبیر و زیرکی شاهنشاهان هخامنشی درست شده بود یکباره در هم ریخت و ایمان استواری را که رعایای مغلوبه ایران در طی این دو قرن به شخص شاهنشاه و تمدن ایرانی هخامنشی یافته بودند، از میان برد و چون او مرد، سرداران او هر یک به این توهم که او لایق‌ترین همه است سر به سرکشی و عصیان برداشتند و اتحادی که ملل مغلوبه قدیم را تحت یک اداره و اساس نگاه می‌داشت از میان رفت و حوزه‌های تمدنی ارتباط سابق را از دست داده بار دیگر تفرق و بیگانگی در میان آنها نمایان شد.

بنابراین می‌بینیم که اولین خدمت ایرانی به تمدن عمومی عالم همین بوده است که بار اول به جای بی‌رحمی و خشونت و تفرقه، یگانگی، عدالت و روح آزادمنشی و یگانگی را بر قسمت عاقل دنیا حکومت داده و فهمانده است که ملل

تمدن عالم در عین اینکه هر کدام شخصیت و وجودی علی حده و متمایز دارند، در صورت وجود آب و هوایی مساعد و اداره‌ای عاقلانه ممکن است همه برای انجام یک منظور واحد که منفعت عمومی نوع انسان باشد، یعنی سیر به طرف کمال معین و انباز و یار و یاور یکدیگر شوند و بدون زد و خورد و گیر و دارهای خانه برانداز به آرامی و خوشی در تحصیل این سعادت کلی بکوشند.

اما در خصوص حفظ حدود و ثغور ساحت تمدن و دفع متعرضین بدوی و وحشی سابقاً شمه‌ای از خدمات ایرانی‌ها در این راه یادآور شده‌ایم. اینک برای تکمیل مطلب می‌گوییم که ایران، یعنی سرزمینی که مسکن طوایف آریایی مادی و پارسه شده است از همان اوان استقرار این قوم محصور بوده است بین مساکن اقوام زردپوست و سامی نژاد که هیچ کدام داخل در مرحله تمدن نشده و در همان بدویت و وحشی‌گری سر می‌کرده‌اند.

طبیعی است که به واسطه اختلاف جنس معیشت این دو دسته از مردم، یعنی ایرانی‌هایی که به تأسیس دولت و تمدن هخامنشی قادر آمده و به راحت و فراغت زندگانی می‌کردند و بدویان و وحشیان سامی نژاد و زردپوست، دائماً در زد و خورد و کشمکش خواهند بود. غرض بدویان و وحشیان استیلا بر بلاد آباد و غارت وسایل مادی زندگانی متمدنین و سعی و جهاد متمدنین، دفع این دشمنان آبادی است.

در تمام دوره قبل از اسلام، ایرانی‌ها در مقابل این اقوام ایستادگی کردند و هیچ‌گاه نگذاشتند که ایشان به‌طور دائم در ایران مستقر و جای‌گیر شوند و البته از این میان اهمیت اقوام زردپوست بیشتر بود چه ایشان از جهت عدد بی‌نهایت زیاد بودند و از پشت جبال قفقاز و ماوراء خزر و سیحون تا دیوار چین و سواحل

اقیانوس کبیر، دشت‌های وسیع آسیای شمالی را تحت تاخت و تاز و ایلغاز داشتند و از جهت بی‌رحمی و خون‌خوارگی و عداوت نسبت به آبادی و متمدنین هم به مراتب از اقوام سامی‌نژاد جلوتر می‌رفتند، به خصوص که از ملل سامی‌نژاد به غیر از بدویان قلیل‌العدد عرب، دیگر طایفه معتبری که قدرت و اعتباری داشته باشد به جا نبود و همه مغلوب فاتحین ایرانی و رومی شده بودند. شاهنشاهان ایرانی هخامنشی و اشکانی و ساسانی مکرر در مکرر به عنوان دفاع یا احتیاط، به اقوام زردپوست که در تاریخ داستانی ایران به تورانی معروف‌اند، تاخته و از ایشان زهرچشمی بسزا گرفته بودند و صدماتی که از این راه بر این اقوام تورانی وارد شده، تاریخی و زبان‌زد کلیه مردم بوده است به طوری که دشمنی ایرانی و تورانی یعنی نزاع بین تمدن و وحشی‌گری، موجب وضع داستانها و حکایات عدیده شده است و این بیت فرخی اشارتی‌ست به همین نکته:

به ایرانی چگونه شاد باید بود تورانی

پس از چندین بلا کامد ز ایرانشهر بر توران

اما از طرف مغرب پس از سرکوب شدن شوکت اقوام سامی و بسط دامنه امپراطوری روم به حدود ایران، اگرچه رومیان مردمی وحشی و بدوی نبودند و تمدنی اداری شبیه به تمدن ایرانی داشتند و می‌کوشیدند که ممالک ایران را هم ضمیمه امپراطوری خود کنند، لیکن باز اگر ایران مغلوب می‌شد به جرأت می‌توان گفت که به ضرر تمدن عمومی عالم بود، چه اولاً رومی‌ها با اینکه در فنون اداری و مملکت‌گیری و جهان‌داری، هنرهای نمایان داشتند، لیکن مردمی خشن و نسبت به مغلوبین و زیردستان بد معامله و بی‌اعتنا بودند؛ ثانیاً از مذهب

و افکار عالیه اخلاقی و دینی که مذهب زردشتی و آداب لطیفه ایرانی متضمن آنها بوده بهره‌ای نداشتند: به علاوه اکثر امپراطوران و سرداران رومی مردمانی بد عمل و طماع بودند و فتوحات لشکریان روم بیشتر برای غارت و استفاده از منابع ثروتی ممالک مفتوحه و بردن آنها به رم بود و جنبه نشر تمدن و عدالت کمتر در آن ملحوظ می‌شد.

در اینجا بد نیست که به یک قصه که تا اواخر دوره صفویه یکی از معتبرترین قضایای تاریخ اقتصادی ایران بوده و بسی جنگ و مرافعات و کشمکش‌ها در خصوص آن پیش آمده، اشاره کنیم و آن داستان تجارت ابریشم است.

چنانکه همه می‌دانیم و مکرر گفته و نوشته‌اند، ابریشم، پیدا کرده چینی‌هاست مخصوصاً اگر در ممالک مشرق زمین غیر از چین، تاریخ استعمال آن معلوم نیست، در اروپا مسلم است که ابتدا تخم نوغان را در حدود سال ۵۳۰ میلادی در ایام امپراطوری ژوستینیان، کشیشی از چین به قسطنطنیه آورد و ترتیب تربیت پیله و تحصیل ابریشم را به مردم آن نقطه آموخت.

اما جمعی از علمای جدید بر این عقیده‌اند که چینی‌ها هم تربیت کرم ابریشم و این صنعت را از ایرانی‌های قدیم آموخته‌اند و دلیل ایشان که بسیار هم به ذهن می‌چسبد اینکه در زبان چینی به کرم ابریشم «کرم فیل» می‌گویند و این تسمیه هیچ نوع وجه مناسب و شأن نزولی ندارد جز اینکه بگوییم که این قوم بعد از آموختن طرز تربیت پیله از ایرانی‌ها لغت پیله را که همان لغت پیل = فیل فارسی است، به جای معنی خود در این مورد به معنی دیگر آن حیوان معروف گرفته و آن را کرم فیل ترجمه کرده‌اند. به علاوه در داستان کرم هفتواد در

شاهنامه که حکایت از ظهور صنعت ابریشم می‌کند، صریح است که ایرانی‌ها کرم ابریشم را به فیل تشبیه می‌کرده‌اند.

به هر حال چه اصل صنعت ابریشم از ایران باشد، چه از چین، به علت کثرت جمعیت و وسعت چین، این صنعت همچنان که هم امروز باقی‌ست، در چین رونق و ترقی بسیار یافت و فروش ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمین راه عایدی بزرگی برای چینی‌ها شد، مخصوصاً مردم ممالک روم که تا عهد ژوستینیان خود از هنر تربیت کرم ابریشم بی‌خبر بودند، به تحصیل آن احتیاجی فوق‌العاده داشتند.

راه تحصیل ابریشم چین به غیر از دریا، که دور بود و به علت چند دست گشتن این متاع بسیار گران تمام می‌شد، راه ایران بود. رومی‌ها می‌خواستند خود مستقیماً از راه ایران به چین بروند و ابریشم بخرند، اما پادشاهان اشکانی و پس از ایشان ساسانیان که هر دو با رومیان رقابتی شدید داشتند، نمی‌گذاشتند که این عمل مستقیماً انجام یابد، بلکه رومیان را مجبور می‌کردند که حتی ابریشم چین را هم از ایرانیان بخرند، مخصوصاً در دوره ساسانی که سواحل عربستان و دریای عمان هم تحت حکومت ایران در راه بحری تجارت ابریشم هم در دست ایرانیان افتاد.

یک عده از جنگ‌های رومیان و لشکرکشی‌های ایشان به ایران برای همین بود که قدرت شاهنشاهان ایران را از میان بردارند و مستقیماً به ممالک آسیای مرکزی و شرقی دست پیدا کنند و تجارت این متاع عزیز سبک وزن گران قیمت را خود در دست بگیرند، حتی در این راه از مواضعه با خاقان ترک توران که واسطه دیگر تجارت ابریشم و مایل به باز شدن راه ایران بود، برای داد و ستد با

رومی‌ها خودداری نداشتند چنانکه ژوستینی نین امپراطور روم به این توهم که انوشیروان پیر شده و از عهده دو حریف پر زور که از دو طرف او را در میان بگیرند برنخواهد آمد، سفیری پیش خاقان ترک فرستاد و برای حمله به ایران از دو سمت با او اتحاد کرد، لیکن پادشاه بیدار دل جوانبخت ساسانی به سرعت ابتدا خاقان ترک را بر سر جای خود نشاند، سپس ژوستینی نین را مغلوب و به خراج‌گزاری مجبور کرد و تمدن عمومی عالم را مردانه از بلایی که سفاهت و نفع‌پرستی و تعصب ژوستینی نین برای آن تهیه دیده بود نجات بخشید.

اما قسمت سوم خدمت ایرانی‌ها به تمدن عالم که آوردن افکار و آراء و آداب تازه‌ای باشد، دو جنبه دارد: یکی قسمتی که متعلق به تمدن مادی بوده است، از قبیل وسایل اداره ممالک و تسهیل معیشت مردم؛ دیگر قسمت معنوی. در تمدن مادی چنان که پیش هم اشاره کردیم سهم ایرانی چندان زیاد نیست و باز انحصار پیدا می‌کند به همان استنباطاتی که ایشان در این راه از معلومات رعایای متمدن خود کرده و وسایلی جدید که نماینده ذوق و تصرف درست ایشان معمول داشته‌اند، در صورتی که در قسمت معنوی سهم ایرانی بسیار عظیم و از همه نظر قابل اعتنا و شایسته بحث بیشتری است.

در تمدن مادی آنچه که اثر دست ایرانی در آن کاملاً آشکار و دخالت استادانه این قوم در آن هویدا است سکه و خط و چاپار و راهسازی است. قبل از داریوش کبیر در بعضی از ممالک مشرق، مثل لیدیا، ضرب سکه معمول بود ولی رواج این سکه فقط انحصار به همان لیدیا داشت. داریوش از طلا سکه‌ای درست کرده که یونانی‌ها آن را «داریک» نامیده‌اند و این کلمه محرف «ژیوک» فارسی است به معنی پول طلا و زر، این سکه به علت خالص بودن و

اعتبار و قدرت دولت هخامنشی بزودی در تمام ممالک متمدن قدیم روان شد. اجداد آریایی ما وقتی که به نجد ایران آمدند، خط و کتابت نداشتند. پس از تشکیل دولت هخامنشی و تحت امر در آوردن ملل صاحب خط مثل آرامی‌ها و آشوری‌ها و بابلی‌ها و اقوام مصری و یونانی و فینیقی و احتیاج دولت به خط، بعضی از خطوط معموله آن عهد را پس از وارد کردن تغییراتی در آنها گرفته و بین خود معمول داشتند.

از این میان دو خط بیشتر رواج یافت: یکی خط میخی از خطوط سومری‌های قدیم، دیگر خط آرامی از جنس خط فینیقی. خط آرامی در معاملات تجارتنی و برای نوشتن سکه‌ها و اسناد در روی کاغذهای پوستی معمول شد در صورتی که خط میخی فقط در نقش کتیبه‌ها به کار می‌رفته است.

در جمیع اقسام خطوط میخی که قبل از اینها بین سومری‌ها و عیلامی‌ها و کلدانی‌ها و آشوری‌ها و آرامنه معمول بوده، هر رمزی نماینده صوتی بوده است نه نماینده حرفی، به همین جهت قرائت آن هم بسیار مشکل است. ایرانی‌ها از علائم عدیده‌ای که بین بابلی‌ها معمول بود، ۳۶ علامت را اختیار و هر کدام از آنها را نماینده حرفی قرار داده‌اند. فقط چهار رمز برای نمایاندن «خدا» و «شاه» و «خاک» و «زمین» که بسیار تکرار می‌شده، در خط میخی ایرانی هست.

بنابراین ایرانی‌ها اول قومی هستند که خط میخی قدیم را از صورت رمزی به صورت الفبایی در آورده و از آن خطی صحیح و آسان درست کرده‌اند و به همین جهت هم هست که کتیبه‌های میخی ایرانی زودتر از سایر اقسام این خط خوانده شده است.

کشیدن راههای سرتاسری بین پایتخت ایران و بلاد دوردست و کرسی‌های

ساتراپی‌های اطراف و ایجاد چاپار و پست نیز از مؤسسات ایرانیان عهد هخامنشی است و این تأسیس که از وسایل عمده حفظ و اداره آن ممالک وسیعه و از لوازم اولیه بسط قدرت مرکزی بر نواحی دوردست است بعدها مورد تقلید سایر ملل قرار گرفته و رومی‌ها به خوبی آن را معمول و شایع ساخته‌اند.

پس از ذکر جنبه مادی دخالت ایرانی‌ها در تمدن عالم می‌رسیم به شرح دخالت‌های معنوی و فکری این قوم. در این زمینه خوب است در این باب شرحی را که یکی از نویسندگان حکیم اروپایی نوشته، خلاصه کرده، بخوانیم. فاضل مزبور می‌گوید:

«ایرانی‌ها در زمینه مسائل اخلاقی و مذهبی خیلی بیشتر از صنعت بر همسایگان آسیایی خود توفیق پیدا کرده‌اند. تاریخ قدیم ایران، اگرچه شرح تشکیل دولت عظیمی است که به قدرت اسلحه و اسبابی قاطع به وجود آمده، لیکن در عین حال سرگذشت انتشار آراء و افکار نوینی نیز هست. واگذاری آزادی به ملل مغلوبه، اعطای آزادی مذهب به ایشان، اداره کردن این اقوام با حفظ منابع خصوصی هر یک در حفظ منفعت کلی دولت هخامنشی، سیاستی بوده است هم عاقلانه و هم اخلاقی که با سیاست بی‌رحمانه آشوری‌ها از زمین تا آسمان تفاوت دارد. اگرچه بعد از فتوحات آشوریان، مصریان هم فتوحاتی وسیع کرده و به جای دوره قساوت و جنگ‌های بی‌جا و قتل و غارت‌های دائمی سامی‌نژادان یک دوره سلامت و آسایشی بر دنیا حکومت داده بودند، لیکن بیشتر محرک مصری‌ها در این فتوحات مقتضیات جغرافیایی و منافع اقتصادی بوده، در صورتی که کوروش کبیر را امری دیگر به فتح ممالک و امی داشته، چه این مرد جهانگیر که بلاشبهه یکی از بزرگ‌ترین مردان تاریخی دنیاست چنین به نظر می‌رسد که در انجام نقشه هوشمندانه دیگری می‌کوشیده و آن آوردن جمیع ممالک قدیمه بوده است در تحت یک امر و اداره، نه فقط برای برقراری نظم و ترقی و آرامش بلکه برای نشر عدالت عام و بهره‌مند

ساختن عموم مردم از این نعمت. برای فهم حکمت سیاست و گُنه افکار اخلاقی باید مبادی دینی ایشان را تحت مطالعه آورد، چه عمده دخالت و اثر قوم ایرانی در تاریخ عالم، دخالت و اثر فکری این قوم است.»

فاضل مزبور گوید:

«لشکریان ایرانی را می‌توان در حکم مبلغین مذهبی تازه دانست، چه ایشان علاوه بر آنکه به دنیا طرز اداره و حکومتی جدید آموخته‌اند به انتشار دین نوینی پرداخته که از جهت کیفیت بر ادیان سابقه رجحان داشته و به گفته یکی از حکمای فرانسه - ارنست رنان^(۲) - دورترین مذاهب از شرک بوده است در دوره‌ای که عالم را شرک فرا گرفته بود.»

اگرچه مذهب زردشتی نسبتاً خیلی دیر مذهب رسمی ایران شده و اردشیر بابکان است که آن را به این عنوان اختیار و مرسوم داشته، ولی دین بهی یا مزدیسنی از خیلی قدیم کیش اکثر مردم آریایی ایران بوده و قلباً مردم به آن علاقه و پیوستگی داشته‌اند، تقریباً نظیر مذهب تشیع، که اگرچه از ابتدای تشکیل سلسله صفوی مذهب رسمی و اجباری اکثریت ساکنین ایران شده، ولی از مدت‌ها قبل از آن تاریخ قسمت مهمی از اهالی این سرزمین به آن گرویده بودند. کوروش کبیر و داریوش اول با این که خود به آیین مزدیسنی معتقد و پیرو اصول عالی آن بودند، تا آنجا که اطلاع داریم هیچ‌گونه اصراری نداشته‌اند که دین خود را بر رعایای مغلوبه ایران تحمیل نمایند، به عبارت اخری از تعصب و خشک مغزی‌های مذهبی برکنار می‌زیستند و به ذوق سلیم دریافته بودند که هیچ جنگ و فتحی قادر به محو کردن قطعی عقاید و آراء دینی و آداب قومی ملتی نیست به همین جهت با تدابیر عاقلانه و سیاست‌های حکیمانه در این راه با ملل

مغلوبه رفتار می‌کردند و همین طرز معامله ایشان را نه تنها در چشم مغلوبین خفیف و منفور جلوه نداده بلکه جالب احترام و ستایش آن اقوام کرده است. کوروش کبیر را نویسندگان و حکمای قدیم یونان مانند افلاطون و اشیل شاعر و گزنفون حکیم سراپا عقل و حکمت و آراسته به جمیع فضایل اخلاقی و نمونه کامل شهریار کشورگیر مملکت‌دار دانسته و یهود فرستاده خداوندش شمرده‌اند. داریوش اول نیز به تصدیق نقادان بی‌غرض یکی از زیرک‌ترین مردم جهاندار و در ردیف اداره‌کنندگان مدبر درجه اول عالم به شمار است.

طبیعی است که این نوع حکمیت از دانشمندان و حکمای قدیم و جدید دنیا در باب شاهنشاهان ایران باستان، اگر ایرانی قومی وحشی و بی‌مایه و خالی از فکر و رأی بود، هرگز صادر نمی‌شد و اصلاً محال بود که چنان شاهنشاهانی از میان قومی که فاقد قدرت فکری و مایه عقلانی قوی باشد به ظهور برسند، چه این نکته امروز دیگر از بدیهیات شده است که ظهور و بروز مردان بزرگ در میان ملل عالم بکلی تصادفی و اتفاقی نیست تا در میان ملتی زمینه و مایه برای رشد چنین درختان بارور حاضر و افق و آسمان جهت طلوع این قبیل ستارگان درخشان صاف و آماده نشده باشد، انتظار این‌گونه معجزه بیهوده و بلاثمر است. مردان بزرگ، هر دوره از ادوار تاریخی ملل، کسانی هستند که با داشتن همان مایه و هنر موجود در جمهور هموطنان معاصر خود، کم و بیش در نتیجه الطاف موهوبی و مواهب الهی و مساعدت بخت و زمینه‌سازی‌های مطلوب روزگار بر سایرین سر شده و جنبه تقدم و رجحان پیدا کرده‌اند.

همه دیده‌ایم که در کلاس‌های درس غالباً یکی دو شاگرد بر سایر دانشجویان از جهت حدت ذهن و بیداری هوش و سرعت فهم برتری و سبقت

پیدا می‌کنند و بالتیجه فاضل‌ترین شاگردان کلاس به شمار می‌آیند.

اگرچه این یکی دو تن به تدریج از جهت پایه تحصیلی و مایه معرفت بر سایر رفقای خود امتیازی واضح حاصل می‌نمایند لیکن این امتیاز دلیل آن نمی‌تواند شد که دانشجویان دیگر آن کلاس مردمی بی مایه و خالی از هر گونه معلومات و ذوق و معرفت باشند؛ ایشان نیز هر کدام در حد استعداد و به میزان زحمت و سعی خویش مطالبی آموخته و نکاتی از مواد درسی در ذهن خود اندوخته‌اند، بلکه بعضی نیز پا به پا با معلم جلو آمده و تمام گفتار او را فرا گرفته‌اند. منتهی آن استعداد خدادادی و مایه فکری را نداشته‌اند که مثل آن یک دو رفیق دیگر بالاتر از افق عادی کلاس پرواز کنند و زودتر و بهتر و بیشتر به درک معارف و حل غوامض پی ببرند.

از ناپلئون کبیر روایت است که همیشه به سرداران خود، که ایشان نیز هر کدام از لشکرکشان و مردان جنگی نامی بودند، می‌گفت که فرق من با شما این است که من مسائل جنگی را همه وقت یک ربع ساعت جلوتر از شما در می‌یابم و زودتر به تدبیر حل آنها می‌پردازم.

غرض از این مقدمات آن که مایه دهاء و ریشه بزرگی فکر مردانی نظیر کوروش و داریوش مقتبس از محیط اخلاقی و اجتماعی بوده است که عموم هم‌شهریان این دو مرد عظیم‌الشأن در میان آن می‌زیسته و همه از همان چشمه اخلاق و معرفت آب می‌خورده‌اند، منتهی نصیب این دو شاهنشاه از سایر معاصرین ایشان از این منبع فیض بیشتر بود و همین کیفیت به آن دو شهریار حق تقدم و پیشی در هدایت و ریاست هم‌شهریان خود داده است.

برای فهم میزان ترقیات فکری و علوم درجه مایه عقلانی یک ملت در هر

دوره از ادوار تاریخی بهترین و مطمئن‌ترین راهها آن است که احوال و اعمال و آثار برگزیدگان و افراد نخبه آن ملت را در آن دوره تاریخی تحت مطالعه و تدقیق بیاوریم، چه هر یک از مردان بزرگ و افراد داهی فوق‌العاده صرف‌نظر از مقداری هوش و دهاء و زیرکی و زرنگی که همان‌ها نیز او را بر معاصرینش سمت برتری و سرکردگی داده دارای آن مایه از معلومات و معارف است که حد وسط معلومات و معارف معمول و رایج عصر او به شمار می‌رود و در سایر مردم هم عصر او نیز کم و بیش مشاهده می‌شود.

تا مردم معاصر یک تن از بزرگان سیاست و علم و ادب آشنا به زبان و بیان و مصطلح به اصلاحات او نباشد، محال است که کار چنان مردانی در میان چنین مردمی بگیرد و برای ایشان مجال هنرنمایی و اثبات بزرگی و عظمت و قدر فراهم آید چه به جنبش آوردن مرده از محالات است. لیکن خفته را هر قدر هم گرفتار اغماء و سستی اعصاب شده باشد می‌توان به حکمت و تدبیر بیدار کرد و به جنبش و حرکت برانگیخت.

هیچ‌یک از انقلابات تاریخی و تبدلانی که در سیر اجتماعی زندگانی ملل صورت گرفته‌اند و تصادفی نبوده بلکه هر واقعه تاریخی معلول علل و اسبابی است که از سالها قبل از ظهور چنان واقعه‌ای زمینه را مساعد و مایه را مستعد می‌کرده و بدون آنکه علی‌الظاهر مردم ملتفت چنان پیش‌آمدی باشند، در باطن راه را صاف و آماده می‌ساخته است.

کسانی که به نظر سطحی در وقایع و حوادث تاریخی می‌نگرند غالباً از توجه به مقدمات و علل و اسباب مسائل غافلند و هر واقعه و امری را به یکی از علت‌های ظاهری آن از قبیل ظهور یا مرگ یک تن از افراد بشر یا به اراده و

هوی و هوس تنی دیگر منسوب می‌دارند بی‌خبر از آنکه یک فرد انسانی هر قدر هم قوی‌الاراده و از جهت استعداد و قوای فکری داهی و خارق‌العاده باشد در مقابل قدرت قوانین طبیعی و سنن محکمی که زندگانی هر ملتی محکوم حکم آنهاست بسیار عاجز و ناتوان است، فقط فرق مردان بزرگ با مردم عادی در این است که ایشان به زیرکی و هوشیاری و ذوق سلیم زودتر از سایرین می‌فهمند که قوانین طبیعی چه مقدماتی را برای بروز انقلاب و تبدلی در کار فراهم کردن است و چه زمینه‌ای را مشغول ساختن، سپس در هم‌قدمی با طبیعت و استفاده از مقتضیاتی که مهیا شده دستیار او و پیشقدم هم‌عصران خود می‌شوند و به این طریق بزرگی و سروری خود را بر کرسی اثبات می‌نشانند.

شکی نیست که ظهور پیغمبر اسلام و نهضت عجیبی که در جامعه عرب بر اثر وجود آن حضرت بروز کرد، از عظیم وقایع تاریخی و یکی از پرشورترین داستانهای زندگانی بشر است.

معجزه عمده پیغمبر اسلام را همه در فصاحت قرآن و اعمال جلیله‌ای می‌دانیم که در اصلاح حال بدویان عرب به دست آن حضرت و زیردستان او انجام یافته، اما جای این سؤال باقی است که اگر همان بدویان عرب به آن درجه از تشخیص و تمیز نرسیده بودند که کلام فصیح را از غیر فصیح و مصلحت را از ضرر فرق بگذارند، چگونه ممکن بود که از شنیدن کلامی فصیح متأثر و مجذوب شوند و صلاح‌بینی و خیراندیشی بزرگواری را که برای اصلاح حال ایشان می‌کوشیده، به دیده بصیرت و انصاف ببینند.

البته در این بیان نظر عمده به طبقه ممتاز مردان نخبه و برگزیده است نه عامه عوام، چه همه وقت و در هر جامعه عوام به علت عدم رشد فکری از

تشخیص معنویات و لطایف محرومند و غالباً قائدین قوم باید ایشان را به قدرت خطابه و وسایل قهری به سمت شاهراه مصالح عمومی سوق دهند.

از حدود یک قرن قبل از ظهور پیغمبر اسلام، به علت رفت و آمدهای اعراب به ممالک متمدن مجاور عربستان و نقل و انتقال کاروان‌های تجارتنی متمدن به این شبه جزیره و استیلای عیسویان حبشی و زردشتیان ایرانی بر یمن (سرزمین حیره و بلاد مناذره) به تدریج در میان اعراب حجاز و یمن زمینه‌ای برای بروز نهضتی دینی و اجتماعی و علمی فراهم شده بود و مردم زیرک با ذوقی نظیر اُمیّه بن اَبی‌الصَّلْت و لَبید پیدا شده بودند که بر اثر خُلطه و آمیزش با مُوحَدین یهود و عیسوی و زردشتی علناً از بت‌پرستی اعراب بد می‌گفتند و مردم را به سوی خدای واحد می‌خواندند. همچنین از صابئین یعنی بقایای کلدانیان قدیم و مهاجرین یهود و سریانی و ابناء اَحرار، یعنی ایرانیان که با لشکریان انوشیروان به فتح یمن که و در آن‌جا مقیم شده بودند، افکار و آرائی علمی و مذهبی در میان عرب شروع به انتشار کرده بود.

از طرفی دیگر جنگ‌های خانه‌برانداز داخلی قبایل، که گاهی در میان دو قبیله چندین نسل طول می‌کشید و دزدی و راهزنی و ناامنی کار را چنان بر مردم دشوار ساخته بود که جمعی از عقلاّی عرب به فکر چاره آن افتاده بودند و یکی از همین تدابیر برای ایجاد آرامشی، ولو موقتی باشد، تحمیل شهور حرام بود بر مردم تا لااقل در آن چند ماه دست از جنگ و جدال بردارند.

به این ترتیب می‌بینیم که جامعه عرب مقارن ظهور پیغمبر اسلام در نتیجه مقدماتی که روزگار از یک قرن قبل از آن فراهم می‌ساخت از زیر دچار جوش و خروشی آرام و انقلابی بَطْئی شده بود و عقلا و هوشمندانی هم بودند که به این

پیش‌آمدی که در کار طغیان علنی بود پی برده بودند لیکن در هیچ‌کدام از ایشان آن مایه از شور و جسارت و آن قدرت اقدام و پیشقدمی که خاصه قائدین فداکار و هادیان مقدم است، موجود نبود که برخیزند و مستعدین را برای استقبال روز نیکی که سالها بود در انتظار آن نشسته بودند، برانگیزانند.

پیغمبر اسلام به این امر خطیر دست زد و همین که دعوت خود را آشکار ساخت به تدریج از میان همان جامعه خموده عرب، که به ظاهر در پست‌ترین احوال سر می‌کرد و قابل هیچ‌گونه اعتنا و توجهی به نظر نمی‌رسید، مردانی عظیم‌الشان نظیر ابوبکر و عمر و علی بن ابی‌طالب و خالد بن ولید و عمر و عاص و زیاد بن ابیه و معاویه و طبقه اول صحابه برخاستند که هر یک در عالم خود از مردان بزرگ روزگار و از اعظام رجال تاریخ هستند و انتشار اسلام و فتح آن همه ممالک تا حدی از برکت وجود ایشان است.

مقصود این است که مقارن ظهور پیغمبر در جامعه عرب اگر از جهت ترقیات فکری و استعداد علمی مایه عظیمی وجود نداشت، شبهه‌ای نیست که ریشه فضایل اخلاقی و پایه ذوق فطری بسیار قوی و حد متوسط آن بالاتر از درجه عادی بود و سرّ سرعت انتشار دعوت پیغمبر اسلام در عربستان جمع آن همه مردان بزرگ در گرد آن حضرت که بعدها همه دستیاران و مروجین آیین او شدند نیز وجود همین مایه اخلاقی و ذوقی است در میان جامعه عرب.

تمام این مقدمات برای این است که بگوییم تا در میان قومی میزان تقوی و فضایل اخلاقی و معلومات علمی و ذوقی بالا نباشد محال است که از جمع ایشان مردی برخیزد که در یکی از این مراحل سر معاصرین و هم‌شهریان خود گردد. کوروش و داریوش نمونه کامل فضایل اخلاقی و قدرت ذوقی و فکری

ایرانیان هم‌عصر خودند با این تفاوت که آن دو مرد علاوه بر این مایه، هنرهای دیگری نیز داشته‌اند که ایشان را از دیگران جلوتر انداخته و اختیار اداره و زمام‌داری معاصرین را در کف آنان نهاده است.

از روی همین اصل چون مجال ما کم است بعد از این هم در هر دوره که خواستیم تاریخی ترقیات ذوقی و فکری و هنری اجداد ایرانی خود را تحت تدقیق و مطالعه بیاوریم به جای بیان جزئیات احوال هر دوره، زندگانی یکی یا چند تن از هموطنان خود را که در آن دوره نمونه کامل و از جهتی از جهات نخبه‌ترین مردمان زمان خود بوده‌اند به عنوان مثال ذکر خواهیم کرد و وجود ایشان را آئینه حقیقت‌نمای ذوق و فکر معاصرین آنان قرار خواهیم داد.

یکی از جمله این گروه که نه تنها زماناً قدیمی‌ترین مرد بزرگ تاریخی ماست، بلکه نخستین ستاره قدر اولی است که در آسمان فکر نژاد آریایی علی‌العموم ظهور کرده زَرَه تُوشترَه، یعنی زرتشت پیغمبر ایران قدیم است. تعلیمات و آراء دینی و اخلاقی این وجود بزرگوار خلاصه‌ایست از شرح ترقیات فکری و ذوقی ایرانیان هم‌عصر او.

داخل شدن در تفصیل آیین مزدیسنی و تشریح تعلیمات عالیه کیش زرتشتی نه کار بنده است و نه فرصتی وافی برای آن داریم؛ اجمالاً خاطر نشان می‌کنیم که این مزدیسنی قبل از هر چیز مُمیز به دو امتیاز بسیار بزرگ است که هیچ یک از مذاهب قدیمه حتی مذاهب دیگر آریایی به آن ممتاز نبوده‌اند، و آن یکی منزّه بودن آن است از قربانی‌های سفاکانه که در عالم قدیم بسیار معمول بوده، دیگر پاکی این مذهب است از بت‌پرستی و پرستش مجسمه و تمثال و پیکر و غیره.

چون مجبور به خلاصه کردن مطالبیم اصول دین زرتشتی را هم به همین سه جمله که شعار ایرانیان قدیم بوده خلاصه می‌کنیم و آن این است:

اندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک. بنابر همین اصل هر زرتشتی مؤمن چه موبد باشد، چه سپاهی، چه کشاورزی کند، چه پیشه‌وری، باید وظیفه خود را توأم با پاکی جسم و پاکی اندیشه و گفتار و کردار به انجام برساند.

منشی با منشیان اوستا کتاب دینی ایرانیان باستان، علاوه بر تبلیغ و اصرار در رعایت پاکی و راستی و درستی همه‌جا در بیان گفتار، زمام خود را به دست ذوق سالم داده و جلب توجه به مظاهر زیبایی را نیز فراموش نکرده‌اند. آب و آبادی و نور و آفتاب و آتش همه در آیین مزدیسنی مقامی بسیار جلیل دارند. ستایش و احترام این قوای طبیعی حیاتی از وظایف زرتشتی صحیح‌الاعتقاد است و توجه و رعایت جانب آن‌ها از اعمال ستوده شمرده می‌شود.

این اصرار مذهب زردشت در اجتناب از بت‌پرستی و قربانی و تقرب به وحدانیت و ورزیدن پاکی و راستی و درستی و سایر فضایل عالیه اخلاقی که از بسیاری جهات این مذهب را بر سایر مذاهب دنیای قدیم ترجیح می‌نهاد اگرچه ایرانی را قومی پرهیزگار و قوی و پاک و راست و درست بار می‌آورد، لیکن از لحاظ تاریخ تمدن به ظاهر یک نتیجه نامناسبی داده که از این نظر ایرانی را از راهی که معاصرین متمدن او مثل مصریان و بابلیان و یونانی‌ها می‌رفته‌اند تا حدی منحرف ساخته است و آن اینکه مذاهب این مللی که اسم بردیم چون همه شرک و بت‌پرستی و بعضی نیز بکلی منفی با اخلاق و فضیلت بود، مردم هوشیار چیزفهم طبعاً نمی‌توانستند زیر بار قبول آن بروند ناچار در پی اصولی دیگر می‌رفتند که بر بنیان عقل و استدلال سنتی باشد و بتواند قوه کنجکاوی فکری را

قانع و مصالح زندگی اخلاقی و اجتماعی را اداره کند. این طبقه حکما و علما هستند که در میان اقوام مذکور به ظهور رسیده‌اند و تحقیقات و معلومات ایشان است که به تدریج بدون آنکه هیچ‌گونه تکیه‌ای به مذهب داشته باشند به صورت حکمت و فلسفه و علم درآمد و مایه فخر ملل مصری و کلدانی و یونانی بر اقران ایشان شده است.

مذهب زردشتی چنان‌که دیدیم، برخلاف، صورتی دیگر داشته و به همین جهت حکماء و علمای ایران قدیم همان طبقه روحانیون‌اند که دین و علم و حکمت را چون در آن ایام در آیین زردشتی با یکدیگر منافات و معارضه‌ای نداشته‌اند همراه هم می‌آموخته و به دیگران یاد می‌داده‌اند. این طبقه یعنی مغهای قدیم فضلائی ایران باستانند و پیش همین طبقه است که حکمای یونان تحصیل علم می‌کردند و معلومات ایرانیان آن عهد را فرا می‌گرفتند، اما بدبختانه این طبقه مغها چون علم و دین را توأم می‌ورزیدند و پیش ایشان تعبد و تعقل در یک حکم بوده از آن روش علمی و منطقی که مثلاً حکما و فضلائی یونان داشتند عاری و خالی بودند و مجموعه معلومات و معارف ایشان مخلوطی بوده از اعتقادات که تمیز آنها از یکدیگر امکان نداشت، بلکه پیش آن جماعت همه وقت کفّه ادله نقلی و تعبدی بر دلایل عقلی می‌چربید یعنی علمیات هم صورت اعتقادات را پیدا کرده بود و کسی نمی‌توانست حتی با دلایل عقلی نیز واهی بودند بعضی از آنها مثلاً سحر و جادو و نظایر آنها را بر ایشان ثابت نماید.

این معلومات که اوستا نیز بر قسمتی از آنها شامل است و در دنیای قدیم به اسم معارف مغها^(۳) مشهور بوده و هم در حکمت و علم یونانی تأثیری عظیم داشته و هم در مذاهب سایر ملل آن عهد، مخصوصاً بعد از آن‌که جماعتی از این

مغها در بابل قدیم و آسیای صغیر ساکن و منتشر شدند از اختلاط معارف و معلومات ایشان با معارف و معلومات ملل دیگر، آراء و مذاهبی تازه در دنیا به ظهور رسید که باید چون اساس آنها از مغهای ایرانی بوده آنها را جزء تأثیرات فکر ایرانی در تمدن دنیا محسوب داشت.

یکی از جمله این تأثیرات که به تدریج وسعت دامنه آن زیاد شده و شرق و غرب عالم قدیم را فراگرفته پیدایش چند رشته دین تازه است مرکب و مخلوط از مذاهب قدیمه ولی در تمام آنها عنصر ایرانی و زردشتی غالب است و این تأثیر غیر از اقتباساتی است که مذاهب توحید یعنی دین یهود و مسیح و اسلام از آیین زردشتی کرده‌اند.

یکی از این مذاهب مرکبه آیین مهرپرستی است مخلوط از عقاید ایرانی و بابلی و یونانی که در قرن اول قبل از میلاد مسیح در بابل و در آسیای صغیر رایج شده و بعدها به توسط سربازان و سرداران رومی به اروپا نیز انتقال یافته است. این مذهب یعنی مهرپرستی که کم‌کم به علت اختلاط با آداب و معتقدات یونانی دارای معابد و مجسمه‌ها و نقوش برجسته‌ای نیز شده بود، تا قریب پنج قرن در ممالک اروپایی روم منتشر و طرف پرستش جمعی از مردم از جمله پاره‌ای از امپراطوران رومی بود، حتی یولیانس امپراطور معاصر شاپور دوم اقداماتی نیز کرد که آن را مذهب رسمی روم قرار دهد.

از این قبیل مذاهب مرکبه که بر اثر انتشار دین مسیح و افکار حکمای اسکندریه و صابئین قدیم کلدانی هر چند صباح، در قسمت غربی آسیا نمونه‌هایی از آنها به وجود می‌آمد، اهم آنها از لحاظ سیاسی و تأثیری که در تاریخ ایران و سایر ملل معاصر کرده‌اند دو کیش از همه بیشتر اهمیت دارد: یکی

دین مانوی؛ دیگری آیین مزدکی. چون آیین مزدکی بیشتر جنبه اجتماعی داشته و در دنیا نیز تأثیر عظیمی نکرده از سر آن می‌گذریم و فقط آیین مانوی را که بر عکس عالم‌گیر شده و در زندگانی غالب ملل شرق و غرب تأثیراتی عمیق کرده است مورد بحث قرار می‌دهیم.

مانی مؤسس و پیغمبر این مذهب تازه، در سال ۲۱۵ میلادی از پدری ایرانی از خاندان اشکانی در یکی از قرای بابل قدیم تولد یافته و در این سرزمین که مرکز اجتماع مغهای زردشتی و فضلالی صابی و حکمای فرق حکمتی مدرسه اسکندریه و سریانی‌ها و اهل بدعت‌های مذهبی بوده تربیت شده و مقارن سال ۲۴۰ که سن او به بیست و پنج رسیده بود، به تبلیغ آیین جدیدی که خود از ترکیب و اختلاط مذاهب و آراء فرق و ملل و نحل مذکور، ترتیب داده پرداخته است.

سال ۲۴۰ سال جلوس شاپور اول ساسانی است. در این سال مانی کتاب دینی خود را که مخصوصاً برای دعوت و ارائه به شاپور به نام شاپورگان نوشته بود به شاهنشاه ایران تقدیم داشته و بعدها به زبان سریانی کتب عدیده دیگر برای دعوت مردم بابل به رشته نگارش آورده است.

در اینجا به اصول عقاید و آراء مانی کاری نداریم فقط به عللی که خواهیم گفت، روش تبلیغ و طرز تعلیمات او را بیان می‌نماییم.

شاید مانی در میان پیغمبران قدیم اول کسی باشد که برای گرواندن مردم به کیش خویش و جلب دل و مغز ایشان علاوه بر استدلالات عقلی و براهین خطابی طریقه تازه دیگری را در این راه پیش گرفته است و آن تحریک قوای ذوقی و ربودن اختیار دل ایشان بوده است به وسایلی که تا آن تاریخ در تعلیمات

دیانتی به کلی تازگی داشته است. مانی با کمال هوش و ذوق دریافته بوده است که در انسان غیر از قوای عاقله قوای دیگری نیز هست که شخص را می‌توان از راه مراجعه به آنها به طرف خود خواند و با اسیر کردن آنها صاحب آن قومی را به هر راهی که مطلوب است کشاند، با این تفاوت که در این مرحله باید وسایل و زبانی دیگر اختیار نمود که غیر از وسایل و زبان مراجعه به قوای عقلانی است. به عبارت اخری همان‌طور که با استدالات منطقی و قضایای عقلی و ریاضی قوای عاقله پی به حقیقت مسائلی می‌برد و به استدلال کننده و صاحب دعوت می‌گردد، با برهان صوت و الفاظ و الحان خوش دلر با نیز می‌توان مردم را از راه چشم و گوش به خود خواند و فریفته و دلباخته کرد.

اگرچه مانی خود ایرانی است و از پدر و مادر ایرانی و در یکی از ایالات ایران تولد شده لیکن آیین او چنانکه گفتیم ایرانی صرف نیست، چه او جزیی از دین قدیم بابلی و تعالیم فلاسفه اسکندریه را در آن داخل کرده و از ادیان مسیحی و بودایی نیز اقتباساتی نموده است، با این حال اساس آن بر ثنویت، یعنی نزاع بین خوبی و زشتی، یعنی روشنائی و تاریکی نهاده شده. و این استخوان‌بندی را که به کلی ایرانی و آریایی است در تعلیمات دینی خود محفوظ داشته است.

به عقیده مانی هر چه مادی است از سرچشمه تاریکی آب می‌خورد و هر چه معنوی و روحانی است از نور. از اختلاط تاریکی و روشنائی آسمان‌ها و زمین و انسان به وجود آمده، پس در هر موجودی مادی از جمله در انسان مقداری از نور به ودیعه نهاده شده و روزی خواهد رسید که در نتیجه سانحه عظیمی عالم وجود در جهنمی فرو خواهد رفت فقط در این میان برگزیدگان

مانوی یعنی کسانی که در عالم گرد مادیات و معاصی نگشته‌اند به آسمان عروج خواهند کرد و گناهکاران به آتش جهنم خواهند سوخت و مردم بین بین در انتظار عذابی دیگر معلق خواهند ماند تا بالاخره تاریکی از روشنایی بکلی مجزا خواهد شد و عالم آرام قطعی خواهد یافت.

پس وظیفه برگزیدگان صدیقین دین مانوی آن است که به حد کمال از توجه و اشتغال به مادیات و ملامهی اجتناب کنند و به ریاضت و زهد پردازند و از اعمال و اقوالی که انسان را به عالم اهریمنی نزدیک می‌کند اجتناب ورزند؛ از این قبیل است خوردن گوشت، آشامیدن شراب، تعرض به زندگانی موجودات جاندار از انسان و حیوان و نبات، نزدیکی به زن، دروغ، حرص و شهادت بیجا و غیرها. بعد از طبقه صدیقین که اولیای مذهب مانویند، شماسین و معلمین یعنی طبقه روحانیون و مبلغین آیین مانی بودند و طبقه آخر یعنی پیروان و مؤمنین به این دیانت را به فارسی نغوشاک = نیوشاک و به سریانی سماعی می‌گفتند.

این طبقه مکلف نبودند که مثل سایر طبقات ریاضت و زهد را پیشه کنند همین قدر که از بت‌پرستی و دروغ و وحشت و قتل و زنا و سحر و جادو دوری می‌کردند مؤمن به کیش مانوی، به شمار می‌رفتند.

پیروان مانی تعلیمات و کتب مانی، پیشرو خود را، بی نهایت محترم و مقدس می‌شمردند و برای آنکه به صورتی شایسته و در خور این احترام آنها را محفوظ دارند و به دیگران برسانند در تکرار و بیان تعلیمات مانوی همه وقت آنها را همراه با ساز و آواز خوش می‌گفتند و به دیگران می‌شنواندند و شاید هم به علت است که پیروان ساده کیش مانی به سماعین (مشتق از سماع) و نغوشاک یا نیوشاک (از نیوشیدن) مشهور شده‌اند، به این ترتیب می‌بینیم که ساز و آواز و

سماع در مذهب مانوی از اعمال دینی و از لوازم مجالس و محافل مذهب ایشان بوده است.

مانی غیر از کتاب شاپورگان که آن را برای شاپور اول به خط پهلوی نوشته بوده بقیه کتب خود را به خط مخصوصی مشتق از سریانی نگاشته. این خط مخصوص شکل بسیار زیبا و ساده‌ای است از سریانی که مانی آن را به عنوان خط دینی جهت مذهب خود اختیار نموده و در تحسین و تسهیل آن بسیار کوشیده است.

مانویه که دلدادگی و فریفتگی عجیبی به هر چه که مظهر جمال باشد از خود ظاهر می‌کردند تألیفات مانی و کتب دیگر خود را به این خط در نهایت سلیقه و زیبایی می‌نوشتند، در روی سفیدترین اقسام کاغذ یا پوست‌های براق یا حریرهای سفید تحریر می‌کردند. مرکب ایشان یا مرکبی بسیار براق و شفاف بود یا به الوان مختلف مخصوصاً سبز و سرخ. اکثر کتب مانویه مذهب و منقوش بود و با شیرازه‌های استادانه و جلدهای نفیس آنها را می‌آراستند.

در و دیوار مانوی همه به مجالس نقاشی از گل و بوته و جمعیت سازندگان و خوانندگان و کتیبه‌های زیبا منقوش است، به کار بردن عطر و بوی‌های خوش و سوختن عود و عبیر نیز از اعمال مذهبی مانویان بوده است.

بنابر این شرح مختصر ملاحظه می‌فرمایید که آیین مانوی در قسمت تعلیمات دینی و عملی بیش از هر چیز به ذوقیات و لطایف اهمیت می‌داده و در افسانه‌های ما نیز هست که مانی نقاش و معجزه او نقاشی و کتاب ارتنگ یا ارژنگ او بوده و به گفته مؤلف کتاب بیان‌الادیان «برهان او صناعت قلم و صورتگری بود». شهرت او در نقاشی و صورتگری تا آنجا رسیده است که در

ادبیات فارسی شخص او نمونه کامل نقاشی و ارتنگش زیباترین نمونه نقش و صورت شمرده شده است.

مانی را بهرام اول در حدود سال ۲۷۳ میلادی دستگیر کرد و کشت و پوست او را به کاه انباشت و بر یکی از دروازه‌های شهر جندی شاپور آویخت و پیروان او را از ایران راند لیکن با این حرکت ریشه کیش مانوی از دنیا قلع نشد، چه پیروان این مذهب از طرفی از طریق بابل آیین خود را در شام و فلسطین و آسیای صغیر و مصر و شمال افریقا و جنوب گالیا و ایتالیا و بلغارستان منتشر کردند و از طرفی دیگر از سرحدات ایران شرقی گذشته آسیای مرکزی را میدان انتشار مانویت قرار دادند.

در طرف مغرب، آیین مانوی تا اواسط قرون وسطی پیروان کثیر داشت و در قرطاجنه و شهر روم عده زیادی از ایشان باقی بودند که به تبلیغ این دیانت اشتغال داشتند و آگوستی‌نوس قدیس از مشاهیر روحانیون عیسوی مدتی در افریقای شمالی و در شهر روم در پیش مانویه می‌زیست و در ابتدا تعلیمات دینی را از ایشان فرا گرفته بود. اما در ایران شمال شرقی و آسیای مرکزی مانویه از شط جیحون به آن طرف انتشار عظیمی پیدا کردند، مخصوصاً ولایت طخارستان و دره‌های چغانیان و وُخَش و شط ایلی مرکز عمده ایشان بود و در آن نواحی پیروان بسیار داشتند و پس از آنکه در حدود سال ۷۶۰ میلادی، یعنی در قرن دوم هجری طایفه ترک اویغور، طخارهای آریایی را مغلوب و در ترکستان شرقی، یعنی در دره‌های کاشغر و خُتَن و ایلی دولتی بزرگ تشکیل دادند، مبلغین مانوی خانان آن طایفه را به آیین مانوی خواندند و آیین مانوی دین رسمی قوم ایغور شد و مانویه در آسیای مرکزی میدان وسیعی جهت تبلیغات دینی و انتشار

ذوقیانی که دین ایشان بر آنها اتکاء داشت، پیدا کردند و به تدریج از جیحون به طرف خراسان عبور کرده در بلاد اسلامی نیز منتشر شدند و به دعوت مسلمین پرداختند و نهضت زنادقه را که بعد به تفصیل از آن صحبت خواهیم داشت، شروع نمودند. ترکان زردپوست اویغور از برکت تبلیغات مانویه ایرانی به ساز و آواز و نقاشی که اصل همه آنها از عهد ساسانی بود آشنا شدند، مخصوصاً نقاشی در میان ایشان اهمیت فوق العاده پیدا کرد. مغول بعد از آنکه ترکستان شرقی و سرزمین اویغورها را فتح کردند این سبک نقاشی را از ایشان آموختند و آن را به چین بردند و از آن نقاشی مخصوص چینی به وجود آمد. همین نقاشی است که بعدها بار دیگر یعنی در عهد حکومت ایلخانان تاتار ایران از چین به ممالک اسلامی برگشته و اساس تذهیب و نقاشی‌های عهد مغول و تیموری و صفوی شده است.

اگر روزگاری اسناد بیشتری راجع به مذهب مانوی فراهم شود و تحقیقات عمیق‌تری در باب اصول و تأثیرات این دین در عالم، به عمل آید، واضح خواهد شد که این آیین عجیب که مخلوق دماغ و ذوق یک نفر پیغمبر ایرانی است، در دنیای قدیم و جدید چه اثرهای بزرگ داشته و تمدن دنیا تا چه پایه مدیون آن است، این تأثیرات را اجمالاً می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:

۱- به عقیده نقادان جدید چنانکه اشاره کردیم نقاشی چینی که بهترین نمونه تذهیب‌ها و نقاشی‌های عصر مغول و تیموری و صفوی ما از آن چشمه آب می‌خورد و نمونه‌های کامل آن موجب اعجاب دنیا و به قیمت زر، خرید و فروش می‌شود از اصل ایرانی و مانوی است، فقط چون پس از رفتن از ترکستان شرقی به چین بار دیگر از راه چین به ایران برگشته و چینی‌ها نیز از خود آثاری

در آن گذاشته‌اند، به سبک چینی مشهور شده.

۲- تجلید و صحافی و شیرازه و نوشتن عنوان کتاب در پشت جلد و استعمال مرکب چین و مزین کردن خطوط به اکلیل و آموختن آنها به بوی خوش از مانوی‌هاست.

۳- آراستن کتب به نقوش و صور، که در ایران قدیم هم معمول بوده، از مانویه در بلاد اسلامی و از آن‌جا به سایر ممالک منتشر شده، مخصوصاً دو کتاب شاهنامه و کلیله که بعدها یعنی در عصر عباسی، زنادقه مانویه به آنها بر مسلمین افتخار می‌فروختند، همیشه مصور بوده و نصر بن احمد سامانی پس از ترجمه کلیله از عربی به فارسی امر داد که از چین (یعنی ترکستان شرقی مرکز مانویه) نقاشانی برای آراستن آن کتاب به صور بیاورند.

۴- در فارسی امروزی دو مصدر داریم یکی «خواندن» دیگری «نگاشتن» که اولی بیشتر به معنی قرائت و دومی به معنی نوشتن استعمال می‌شود، اما همراه این دو معنی هر کدام از دو مصدر مزبور معانی دیگری دارند. خواندن به غیر از قرائت به معنی آواز خواندن و نگاشتن غیر از نوشتن به معنی نقش کردن نیز هست. به احتمال بسیار قوی این دو مصدر از وقتی معمول شده که در فارسی خواندن خط به آواز و نگاشتن خط با نقاشی توأم بوده و همه می‌دانیم که خنیاگر به معنی مغانی و سازنده و نگارگر به معنی نقاش است. به عقیده راقم این سطور این گونه استعمال باید از عهد مانویه مانده باشد.

۵- قسمتی از آداب و تعلیمات صوفیه عهد اسلام مخصوصاً از آیین مانوی مقتبس است.

۶- نهضت زنادقه قسمت کلی آن از برکات تعلیمات مانویان است.

این بود شمه‌ای از آیین مانوی و تأثیرات آن در عالم که یکی از دخالت‌های معنوی نژاد ایرانی است در تمدن عمومی دنیا. امر دیگری که در مطالعه خدمات ایرانیان دوره ساسانی به تمدن عالم باید مورد توجه قرار گیرد تمدن ساسانی است.

تمدن ایرانیان عهد ساسانی از بسیاری جهات شبیه به تمدن هخامنشی ایران است به این معنی که در این دوره نیز مانند ایام هخامنشیان باز عنصر ایرانی همان عنصر اداره کننده ملل قدیمه مشرق و تشکیل دهنده تمدن واحد خاصی است از مجموع تمدن‌های باستانی موجود. در این دوره هم طبع آریایی عنصر ایرانی از مجموع تمدن‌های هندی و چینی و یونانی و آداب و مدنیت‌های سامی (بابلی و سریانی و عرب) تمدن مخصوص درست کرده است که با وجود ایرانی نبودن اکثر اجزاء آن باز مجموعه آن تمدنی ایرانی محسوب می‌شود، چه این تألیف و ترکیب به دست ایرانی و در سرزمین ایران به ذوق و سلیقه مخصوصی صورت گرفته و ممیزات قوم آریایی ایرانی در هر جزء آن هویدا است.

تمدن ساسانی نیز مانند تمدن هخامنشی چندان جنبه علمی اصیلی ندارد که بتوان آن را به قوم ایرانی منتسب داشت، زیرا که آنچه از این مقوله معمول و متداول بوده مقتبس از یونان و هند است و به دست علما و اطباء این دو ملت و رعایای بابلی و سریانی ایران تعلیم و منتشر می‌شده: کوشش و هم ایرانی در این دوره هم مصروف دفاع سرزمین‌های ملل مغلوبه قدیم از تعرض بیگانگان و دشمنان تمدن و حکومت دادن امن و عدالت و اداره و آباد کردن قسمتی از دنیای متمدن از کنار شط سند و جیحون تا لب دریای مدیترانه و وادی نیل بوده است و جای شبهه نیست که تا قومی به برکت لیاقت فطری و استعداد اداره و هوش و

تدبیر، موصوف و ممتاز نباشند و به آداب و اخلاق و سیاست راندن ملک و حسن معامله و انصاف با مردم آگاهی نیابند، از عهده چنین امری خطیر، آن هم در مدت پنج قرن متوالی برنخواهند آمد. به همین جهت اگر کسی می‌خواهد سر ترقی و تعالی ایران را در عهد ساسانیان دریابد و علت پایداری این دولت عظیم‌الشان را در مقابل قوی‌ترین اقوام تاریخ قدیم، یعنی رومیان، و موجب اعتلا و سرفرازی و بلندنامی اجداد ساسانی ما را بداند، باید حل این معما را از راه مطالعه و تتبع آداب و اخلاق معمول در آن عهد بجوید و مفتاح این باب را در تحقیق تربیت و پرورشی به دست بیاورد که منتهی به ظهور مردان نامی بلند قدری نظیر اردشیر و شاپور اول و شاپور دوم و بهرام گور و خسرو انوشیروان می‌شده و به دست ایشان قوم ایرانی را در آن ایام در سراسر دنیای قدیم سربلند و بر جمیع همسایگان خود حکمروا می‌ساخته است.

این شاهنشاهان بزرگوار هوشیار با نهایت استغراقی که در کار کشورگشایی و اداره و اصلاح حال ملک و ملت داشتند، چون می‌دانستند که بقا و قوام هیچ قومی بدون علم و معرفت صورت‌پذیر نیست، هر قدر می‌توانستند در جلب علمای بیگانه و حمایت از فرهنگ و دانش و گشودن بیمارستان‌ها و دارالعلم‌ها می‌کوشیدند و دربار خود را پناهگاه و مجمع ارباب ادب و معرفت قرار می‌دادند، مخصوصاً در قسمت اخیر شاهنشاهی ساسانیان چون به علت استیلای وحشیان ژرمن بر اروپا و از میان رفتن دولت روم غربی و تجزیه ممالک رومی و بی‌سرپرست شدن حوزه‌های علمی مصر و شام و روم شرقی دیگر ملجأ و پناهگاهی جز ایران ساسانی به جا نمانده بود، اقدام شاهنشاهان ایران در این راه از بزرگ‌ترین خدمات قوم ایرانی به تمدن عالم است، چه اگر این چنین

کانونی به دست ایشان در ایران روشن و زنده باقی نمانده بود، موقعی که مسلمین به اخذ علوم قدیمه و تشکیل تمدن اسلامی دست زدند و جزء اعظم مایه کار خود را از ایران و رعایای سریانی و یونانی ایران گرفتند و بعدها همانها را هم به متمدنین اروپایی سپردند به چیزی قابل دست نمی یافتند و به آن سرعت و کمال به چنین امری توفیق نمی یافتند.

اگر روزگاری اجزاء عمده تمدن اسلامی و اقتباساتی که متمدنین جدید از آن کرده اند، تحلیل و تاریخ هر یک از آنها تحقیق شود، واضح خواهد شد که تمدن ساسانی ایران و اجداد زیرک ما در این راه چه دخالتی عظیم داشته و چه حق خدمت و نعمت بزرگی ایشان را بر دنیا ثابت است.

بدبختانه کمی وقت و ضیق مجال به ما فرصت آن را نمی دهد که در این موضوع دلکش به دقت داخل در صحبت شویم، اجمالاً اشاره می کنیم که بدون دستیاری تمدن و آداب و کتب و یآوری اداره کنندگان ایرانی از دبیر و مشیر و وزیر و سردار و مترجم و طبیب و ستاره شناسی و راهدان محال بود که چرخهای اداری ممالک اسلامی در عهد خلفا به آن خوبی و نظم بگردد، و آن همه درخشندگی و ترقی نصیب مسلمین و تمدن اسلامی شود. آداب ایرانی به نام «آداب الفرس» یا «الآداب الکسرویّه» یا «الآداب المهرجانیّه» از قبیل اقامه مراسم نوروز و سده و مهرگان، بازی نرد و شطرنج و گوی و چوگان، تاریخ و تقویم ایرانی، دیوان و ترتیب حفظ دفاتر مالی، وصول مالیات جزیه، ترتیب آبیاری، وزارت و اداره امور درباری خلفا و حکام، ضرب مسکوکات، مراسم شادی از ساختن و خواندن و اقسام سازها و آوازهای ایرانی، همه را مسلمین از ایرانی ها گرفته و مجریان این آداب حتی در عهد خلفا نیز خود ایرانی ها بوده اند.

در اخلاقیات و معنویات نیز نصیب ایرانی در تشکیل تمدن اسلامی فوق‌العاده است، کتبی که مسلمین از پهلوی به عربی برگردانده‌اند از قبیل زیج شهریار، خداینامه، سندبادنامه، کلیله و دمنه، هزار افسان (اصل الف لیله و لیله)، کارنامه اردشیر، نامه تنسر، سیرت انوشیروان، کتاب بهرام چوبینه، آیین نامه و صدها کتاب دیگر، که قسمتی از آنها به دنیای جدید نیز انتقال یافته، همه نماینده تأثیر معنوی و اخلاقی ایرانیان عهد ساسانی است در تمدن دنیا. هر کس می‌خواهد بهتر از این موضوع مخبر شود کُتُبِ ابْنِ مَقْفَع، جاحظ، ابوحنیفه دینوری، ابوعلی مسکویه، ابوریحان بیرونی، ابومنصور ثعالبی، ابن قُتیبَه دینوری، حصری قیروانی و غیرهم را مطالعه کند تا ببیند که این نویسندگان درجه اول زبان عربی که اکثر آنها نیز ایرانی‌اند و انشاء و نثر عربی مدیون کلام و سبک ممتاز و جاوید ایشان‌ست، تا چه حد مایه مرهون آداب و افکار ایرانی بوده و تا چه اندازه از این منبع فیض مایه گرفته‌اند. همین قبیل کیفیات بوده است که حتی متعصب‌ترین دشمنان آریایی را در میان قوم عرب یا اهل انصاف آن طایفه را وادار به اقرار به فضایل اجداد ساسانی ما کرده است و همین امور نیز ملت ایرانی را با وجود تحمل نکبت استیلای بیگانگان توانایی آن داده که از زیر بار این همه ناملایمات طاقت‌فرسا تازه و زنده بیرون آید و سَمندروار حیات ابدی خود را از سر بگیرد.

ابن خلدون از آجله مورخین اسلام می‌گوید:

«با وجود آنکه تشکیل‌کنندگان دولت اسلامی صاحب شریعت اسلامی عرب بوده‌اند بیشتر علما و ادبا و فضلاء اسلامی ایرانیند و عرب در میان ایشان کم است و اگر هم عربی دیده شود یا اصلاً عجم بوده و یا در نزد ایشان کم است و اگر هم عربی دیده شود یا اصلاً عجم بوده و یا در نزد ایشان تربیت یافته.

تأمل این مطلب در احوال خلقت عالم امری بسیار عجیب است.»

حدیث: «لَوْ تَعَلَّقَ الْعِلْمُ بِأَكْنَفِ السَّمَاءِ لَنَالَهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ فَارَسٍ» نیز اشاره دیگری به همین نکته است. وقتی عبدالملک بن مروان که از متعصبین عرب و دشمن عنصر ایرانی بود داخل مسجدالحرام شد و حلقه‌های درس و بحث را دید با کمال تعجب اسامی هر یک از آن حلقات را که به رسم زمان به نام مدرسین آنها خوانده می‌شد پرسید، همراهان خلیفه اسامی مدرسین را که همه از «ابناء احرار» یعنی ایرانی بودند به او گفتند. عبدالملک در خشم فرو رفت و به خانه برگشت، بزرگان قریش را طلب فرمود و گفت: «ای قریش حال ما آن بود که خود می‌دانید و احتیاج به بیان و یادآوری ندارد، خداوند به واسطه ارسال محمد بن عبدالله به ما منت گذارد و دینی برای ما فرستاد، شما این دین را تا این حد حقیر شمردید که جمعی از ابناء فرس بر شما غلبه یافتند؟ من قومی مانند ایرانی‌ها ندیده‌ام، از اول روزگار تا ظهور اسلام پادشاهی کردند و به ما محتاج نشدند، ولی ما امروز هم که بر آنها سلطنت یافته‌ایم ساعتی از ایشان بی‌نیاز نیستیم.»

در پایان این سلسله سخنرانی که به علت کمی وقت مجبوریم آن را به همین دوره ماقبل اسلام ختم کنیم بی‌مناسبت نیست که به یک نکته که از افتخارات مسلم اجداد ما در تاریخ معنویات و از مفاخر شاهنشاه بلند مقام ایرانی انوشیروان دادگر است اشاره کنیم و آن اینکه این شاهنشاه بعد از آن‌که در سال ۵۲۶ میلادی امپراطور روم هم‌عصر او، یعنی یوستی نینوس (ژوستی نین) به جرم اشاعه کفر و الحاد مدرسه حکمتی شهر اثینیه (آتن) را بست و مدرسین حکیم آن را تبعید نمود، ایشان را پادشاه ایران به دربار خود پناه داد و پس از آنکه در

جنگی بر یوستی نیانوس غلبه یافت و عهدنامه صلح بست، یکی از جمله مواد آن را چنین قرارداد که امپراطور به فلاسفه مزبور اجازه مراجعت به مقر اولی خود و آزادی تعلیم و تعلم به ایشان بدهد و در انجام این شرط قبول تعهد و الزام کند. این چنین معاهده تا آن تاریخ در تمام عالم سابقه نداشت و می توان گفت: که این اولین عهدنامه‌ای است در تاریخ دنیا که یکی از مواد مهم آن مربوط به اهل علم و آزادی تعلیم و تعلم است و افتخار اینکه پیشنهاد و تحمیل آن از طرف شاهنشاه ایران صورت گرفته عاید قوم ایرانی می گردد.

این بود خلاصه آنچه که این ضعیف توانست در این اوقات محدود راجع به خدمات قوم ایرانی به تمدن عالم آنها را در محضر آقایان محترم و همکاران عزیز یادآور شود، البته خاطر گرامی حضار معظم مسبوق است که حق چنین موضوع بزرگی یکی به علت قصور اطلاع بنده، دیگر به علت کمی وقت، چنانکه باید ادا نشده است، اما به گفته معروف مشت را می توان نمونه خروار و پیدایش یک گل را حکایتی از ظهور بهار شمرد و دانست که بقا و دوام قوم ایرانی در طی پنج شش هزار سال بدون مایه علمی و نصیبی وافر از تمدن و داشتن علما و فضلا و قائدین هوشیار و خدمت گزار ممکن نبوده است. اگر امروز جهل و بی خبری ما را از احوال این دوره‌ها و اطلاع بر سرگذشت بزرگان پیشین خود غافل کرده و تلائل تمدن غرب و سعی عجیب اروپاییان در اعلائی شأن بزرگان خویش بکلی چشمان ما را به آن سخن‌ها متوجه و خیره ساخته است باید کم کم به خود آییم و به گذشته درخشان خود توجهی بلیغ مبذول داریم. آن وقت است که خواهیم دید که کشور ما اگر از جهت پرورش تمدن‌های درخشان و به وجود آوردن بزرگان قدر اول از اکثر ممالک معتبره دنیا پیشتر نباشد، از هیچ یک

عقب‌تر نیست. بدیهی است که این اطلاع و درس و دانستن اینکه ما از خاندانی قدیم و اصلی نیل هستیم و در سرزمینی زندگانی می‌کنیم که جایگاه نوابغ و مسکن و موطن اختیار و ابرار بوده در ما تولید غرور ممدوحی خواهد کرد که اولین اثر آن سعی در پیروی راه همان بزرگان و تحصیل شایستگی هم‌خاکی و همزادی نسبت به ایشانست، به خصوص در دوره‌ای که بحمدالله از برکت وجود قائد بزرگوار توانایی سراسر کشور غرق نعمت امن و امان شده و راه برای کسانی که بخواهند سیره پسندیده اسلاف را بسپرنند و برای خود و میهن خود مردمی با فایده و خدمت‌گزار بار آیند، صاف و مهیاست.

یادداشت‌ها:

۱. مقالات عباس اقبال آشتیانی، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، ج ۱، صص ۱۲۱-۱۷۲.

۲. Ernest Renan

۳. Magime.